

داه صمد...



معلمین پیشگام آذربایجان شرقی

راه صمد...

دفتر اولاد

مجموعه اول

نشریه معلمان پیشام آذربایجان شرقی

اردیبهشت ۱۳۵۸

هم میهنان مبارز!

معلمین کشور ما همچون دیگر اقشار و طبقات ستمدیده ایران سالها شدیدترین اختناق را تحمل کرده و وضع نامطلوب و نابسامان زندگی، همیشه آنانرا تحت فشار قرار داده است. نظام خونخوار پهلوی با استقرار فرهنگ و آموزش استعماری و طبقاتی استعداد سازندگی‌های معلمین و دانش‌آموزان راسترون نمود؛ فرهنگ و تربیت، آموزش و پرورش، و ادب و هنر و کلیه مظاهر مترقی و تعالی ازمعنی تهی گشت و به انحصار خواص و کاخ‌نشینان درآمد. فرهنگ و سنن ملی و مترقی، زبان مادری و ادبیات شفاهی خلقهای ایران زیر ضربات شونیسمنفوردربار، مجال شکوفائی پیدا نکرد و غیرقانونی اعلام شد. در نتیجه سلطه جبارانه دیکتاتوری فردی سرچشمه نبوغ و قریحه نو جوانان این آب و خاک خشکید. معلم و مدرسه ارزش و معنی واقعی خود را ازدست داد و به ابزار سلطه بورژوازی تبدیل شد. سرمایه‌داران وابسته و فرزندانشراف و اغنیاگردانندگان ساحت آموزشی ما شدند و فرهنگ پلید طبقاتی و صادراتی غرب بر محیط‌های آموزشی ما مسلط شد. از آسمان علم و ادب، هنر و صنعت ستارگان درخشان یکی پس از دیگری ناپدید شدند و ظلمت و اختناق مطلق حاکم شد. آزادگی

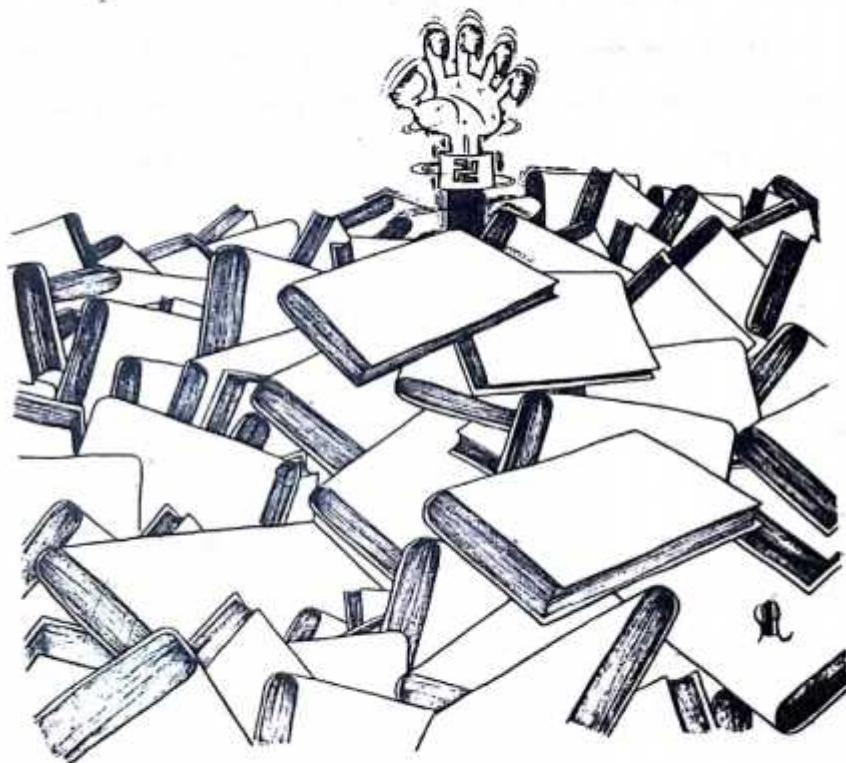
و آزاداندیشی جرم شناخته شد و در دادگاههای خیمه شب بازی عدالت و حقیقت را به اعدام محکوم کردند و راهگشایان راه آزادی و رهائی را به جوخه های اعدام سپردند . تحت تأثیر فرهنگ ایستا و منجمد حاکم بر جامعه ، پویندگان راه رهائی ، «اشرار» ، «اجنبی» ، «خرابکار» و دزد معرفی شدند ، و جلادان دژخیم ابتدائی ترین حقوق مردم ما را لگد کوب کرده ، بر سریر قدرت تکیه کردند . ما می پرسیم آیا راه تاریخ انسدادپذیر است ؟

- خیر ، آزاداندیشان و رهروان راه رهائی بر قلب ظلمت تاخند و با فریادهای حق طلبانه خود زیر جوخه های اعدام هودج آزاداندیشی را برپا نگه داشتند . کرمهای شب تاب درخشیدند و آسمان غمزده را غرق ستاره کردند . « سروده های پیوستن و یکی شدن » اوج گرفت و خوارشردن مرگ در قبال زندگی بهتر برای همگان [از سخنان ماهی سیاه کوچولو] کمر دشمنان خلق را شکست . انهدام کاخ دشمنان و به گور سپردن سرمایه داری وابسته در ایران وظیفه مبرم نیروهای مترقی قرار گرفت و مبارزه قهر آمیز ضرورت خود را تحمیل کرد .

صفحات روشن تاریخ و شعر و ادب ایران در پروسه ستیز خلق علیه ضد خلق به رشته تحریر آمد . توده ها فوج - فوج به حرکت می آمدند و امواج خروشان انقلاب از نبرد قهرمانانه مردم خارج از محدوده وزیدن گرفت تا بالاخره طوفان رزمجویانه توده های تحت ستم توانست لرزه برپایگاههای امیرالیسم اندازد و آنها را به عقب نشینی وادارد . معلمین پیشگام ، اینک با ایمان به پیروزی خلق و به پاس بزرگداشت شهدای به خون خفته خلق گامهای خود را استوارتر کرده با کوبیدن مشتی

بردهان سانسورچیان و آزادی کشان رژیم سابق اقدام به انتشارنشریه‌ای
هرچند ناچیزی کنند .

برماست که هزاران بار یاد قهرمانیهای خلق کبیر و رزمندگان
خلق و معلمین راهگشا را گرامی داشته و راهشان را با پویائی هرچه
بیشتر ادامه دهیم . امیدواریم با پشتکار و یاری شما معلمین زحمتکش
این راه را ببیمائیم .



ماهیت استعماری آموزش و پرورش روستائی

با توجه به اینکه اکثریت مردم کشورمان، یعنی تقریباً بیش از ۵۰ درصد جمعیت ایران در روستاها زندگی می‌کنند و نیروی عظیمی را از نظر تولیدی تشکیل می‌دهند، با اینحال افراد این طبقه از ابتدائی‌ترین شرایط زندگی نیز بی‌بهره هستند و وحشتناکترین ستم طبقاتی را متحمل می‌گردند. چرا که دهقانان از آغاز پیدایش انسان در روی زمین و در سیر حرکت طبقات همیشه تحت ستم قشر حاکم و در زیر فشار وحشیانه‌ترین بهره‌کشی‌ها و استثمار قرار داشته و در حال حاضر نیز از زیر یوغ این بندرهایی نیافته‌اند. رژیم منکوب‌در گذشته به خاطر جلوگیری از غلیان و جوشش انقلابی این طبقه تحت ستم و همچنین بعلت جبری بودن قوانین تکاملی جامعه ناچار از انجام اصلاحاتی تحت لوای به اصطلاح «انقلاب سفید» شد که این رژیم نه تنها در بهبود وضع زندگی روستائیان تأثیری برجای نگذاشت بلکه راه را برای چپاول هرچه بیشتر دهقانان توسط امپریالیستها و رژیم دست‌نشانده و وابستگان آنها در یک سیستم سرمایه‌داری وابسته از طریق مصرفی کردن جامعه باز گذاشت. در رابطه با اصلاحات یکی از هدفهای رژیم در گذشته ظاهراً مبارزه با بیسوادی بطور کلی و ریشه‌کن کردن جهل و خرافات و بردن دانش به اقصا روستاهای کشور بوده که با ایجاد سپاه دانش می‌خواست جوانان کشور به عوض خدمت سربازی پس از شش ماه دوره آموزش نظامی و فرهنگی بقیه خدمت خودشان را به عنوان سپاه دانش در روستاهای کشور به آموزگاری پردازند و از

طریق روستازادگان کشور را با سواد نمایند .

هدف رژیم از طرح و پیاده کردن این برنامه چه بود؟ آیا رژیم واقعاً سعی در آگاهی دادن و باسواد کردن واقعی روستائیان داشت؟ نتیجه کار چیست؟ هدف و منظور از مبارزه با بیسوادی عبارت بود از :

۱ - بسیج جوانان کشور در روستاها جهت باسواد کردن روستائیان ، یاد دادن خواندن و نوشتن به منظور بهره کشی بیشتر از نیروی کار آنان در آینده . (با توجه به اینکه يك کارگر باسواد بیشتر در کارخانه ها بدرد می خورد و بهره زیادتري می دهد تا يك کارگر بیسواد و عامی) .

۲ - نفوذ و رسوخ دادن فرهنگ شاهنشاهی و استعماری در محیط روستاها و تقویت روحیه شاه پرستی در سنین کودکی و دور نگهداشتن فرزندان این آب و خاک از مسائل اصلی و مبرم زندگی .

۳ - جلوگیری از بروز هرگونه اعتراض و نارضایتی و ایجاد ترس و خفقان در بین دهقانان از طریق حضور سپاهی و آموزگار بعنوان بخشی از ماشین بوروکراسی اداری و پلیسی در روستاها .

در اکثر روستاهای ایران مخصوصاً آذربایجان کودکان روستائی اغلب پس از اینکه دو ماه از سال تحصیلی گذشت و کلا بنا به شرایط و موقعیت اقلیمی آن محل با آغاز فصل سرما در کلاسهای درس حضور می یابند . تا این هنگام هنوز کلاسهای درس بطور مرتب و دائمی تشکیل نمی گردد و علت آنهم تراکم کار کشاورزی و دامداری و شرکت کودکان روستائی در کارهای تولیدی در این فصل است که نیاز دهقانان را در استفاده از کمک آنها اجتناب ناپذیر می نماید . بعد از حداقل دو ماه در شرایطی که دانش آموزان همسال شهری آنان بیش از يك سوم کتابهای درسی را خوانده اند دانش آموزان مدارس روستائی تازه درس خودشان را شروع می کنند . بگذریم از کوه مشکلاتی که در امر تدریس این درسها ، اکثر سپاهیان دانش و آموزگاران بخاطر نامأنوس و غیر ملموس بودن مطالب و محتوای درسی کتابها

با آنها مواجه هستند. (در این مورد رجوع شود به کندوکاو در مسائل تربیتی ایران و مجموعه مقالات صمد بهرنگی).

نظر به جبران عقب ماندگی درسی دانش آموزان ، سپاهیان و آموزگاران مجبور می شوند که مطالب درسی را بطور فشرده و بدون يك برنامه ریزی صحیح تدریس نمایند . اغلب پنجاه ، شصت نفر دانش آموز از پنج پایه درسی در يك اتاق که اصلا شباهتی به کلاس و محیط آموزشی ندارد جمع می شوند و آموزگار مجبور است که به هر طریقی هست مطالب درسی پنج کلاس را سزهم بندی نموده و چیزهایی به دانش آموزان بیاموزد . با فرارسیدن ماه اسفند و بهبود نسبی وضع هوا دانش آموزان کلاس پنجم و گاهی کلاسهای چهارم و سوم که اغلب از نظر بدنی قدرت کار در کارهای ساختمانی و شرایط طاقت فرسای کوره پزخانه ها را دارند روانه شهرهای بزرگ می گردند و بدین ترتیب تعدادی از دانش آموزان افت می کنند و جلوگیری از بروز این کار نیز در شرایط فعلی غیر ممکن است . حال اگر سپاهی دانش یا معلم روستا زرتنگی به خرج داده و تا آغاز فصل بهار کلیه برنامه های درسی را هر چند فشرده برای دانش آموزان تدریس نمود که هیچ ، والا با شروع کارهای کشاورزی دوباره کار کودکان روستائی در مزارع و صحرا آغاز می گردد و اینکار تا اواخر پائیز ادامه دارد .

□ وضعیت و موقعیت سپاهیان دانش و آموزگاران مدارس روستائی .
آموزگاران عادی اغلب فارغ التحصیل دانشسراهای مقدماتی و دیپلم و یا سیکل می باشند . معلمانی که دارای مدرک سیکل هستند بعد از يك دوره یکماهه یا دو ماهه آموزشی ، فنون معلمی را آموخته و روانه روستاها می گردند . در حالت کلی : یکدسته از سپاهیان دانش و معلمان روستائی اغلب به دلیل عدم آگاهی و نداشتن رشد فکری کافی و وجدان آگاه طبقاتی ، به خاطر این که تحمل تمام به اصطلاح مصائب و مشکلات زندگی روستائی از قبیل دوری از خانواده و نبودن رفاه و آسایش در محیط زندگی و محرومیتها و ناکامیها ، ممکن گردد اغلب اوقات

خود را با تفریحات ناسالم خرده بورژوازی می گذرانند . بازی ورق با جوانهای روستا و اعتیاد به الکل و مواد مخدر و سایر مشغولیتهای فکری و عملی و به اصطلاح خودمانی شدن با قشر بخصوص روستا از کارهای مشخص این گروه از سپاهیان دانش و آموزگاران در سطح روستاها می باشد. اینان اغلب با قشر مرفه و خرده مالکین و « مستبدین محلی و متنفذین شریر » روابط دوستانه و نزدیک دارند و به اتفاق ژاندارمها مجموعه ای از یکدستگاه اعمال زور را تشکیل می دهند و بدینوسیله اهالی فقیر و نیمه فقیر روستا را در جهات مختلف سرکوب می نمایند و جلو هرگونه اعتراضی را می گیرند .

دسته دوم سپاهیان دانش و آموزگاران هستند که با شناخت جامعه خود و با درک ضرورت آموزش واقعی نونهالان روستائی به رسالت خود پی برده و وظیفه خویش را صادقانه عمل می نمایند ولی عملاً از کارشان جلو گیری می شد و در شرایط فعلی نیز هیچگونه تضمینی در مورد آزادی فعالیت مستمر و سازنده آنان با توجه به جو فعلی محیطهای آموزشی وجود ندارد . این گروه در گذشته متحمل انواع تهمتها و شکنجه های روحی و جسمی و تبعیدها و تهدیدها شده اند و همچنان در موضع خود صادقانه و بیگیرانه عمل می کنند .

□ کادر اداری :

نحوه کنترل و هماهنگی و راهنمایی سپاهیان دانش و آموزگاران مدارس روستائی به اینصورت است که بازدیدکنندگان از مدارس روستائی مخصوصاً رؤسا و معاونان و گاهی مدیران کل و بازرسان اعزامی از مرکز سعی می نمایند که در مورد تکلم زبان فارسی در مناطقی که گویش محلی وجود دارد تأکید ورزند . با توجه به اینکه ایران یک کشور کثیرالمله است و هر منطقه ای زبان و ادبیات مخصوص خود را دارد ولی طرح ریزان فرهنگ استعماری همیشه کوشیده اند بامسخر فرهنگ بومی و ملی خلقهای مختلف تحت ستم ایران و تبلیغ و تحمیل شونیسف فارسی و تحریک احساسات ناسیونالیستی آنان مانع وحدت و یکپارچگی خلقها در راه

مبارزات طبقاتی و ضد امپریالیستی کردند و این کار در مورد خلقهای ما بخصوص در مدارس ابتدائی بوسیله دستگاه بوروکراسی اداری و آموزشی و از طریق بخشنامه های مکرر و گاهی تهدید آمیز به شدیدترین وجهی اعمال می شود. يك نظر کوتاه به بخشنامه صادره در این مورد سیاست زور را به خوبی نشان می دهد :

« رئیس دبستان ... در بازدیدهایی که از دبستانهای تابعه بعمل می آید اغلب مشاهده می گردد که نه تنها دانش آموزان بلکه آموزگاران و کارکنان آموزشگاهها در سر کلاسها یا در محیط دبستان به لهجه محلی تکلم نموده ... چون این عمل خلاف مقررات می باشد لذا اکیداً دستور داده میشود که کلیه کارکنان مخصوصاً آموزگاران در سر کلاسها با دانش آموزان خود فارسی صحبت کرده ... و سعی نمایند که به تدریج آنها را ملزم نمایند که در محیط دبستان فارسی صحبت کنند»^۱ کنترل شدید سپاهیان و آموزگاران از نظر فکری و عملی و تفتیش عقاید و ادار نمودن آنها به تبلیغ اینکه شاه پرستی و مسائل ملی و میهنی یکی از موضوعات مهمی است که آموزگاران و سپاهیان باید این موضوعات را هر چند به زور در ذهن کودکان روستائی فرو کنند. سواد آموزی و « گسترش فرهنگ در حد آموختن القیاس که نتیجه اش خواندن و نوشتن است . در این گسترش فرهنگ از میان بردن جهل، سنتهای دست و پا گیر و آماده کردن انسان به جهان پیرامون و شرایط زیستی او هیچ محلی ندارد»^۲ و « غرض از رشد فرهنگی توده ها ... بی تردید فراگیری بابا نان ندارد است»^۳ تهدید و ارعاب و تبعید معلمان آگاه و بیدار که بطور مستقیم و غیر مستقیم اعمال می شود و خرده گیری های بیمورد و غیر اصولی از نحوه تدریس و آموزش آنان .

راهنمایان تعلیماتی . اغلب ملاک و ضوابط انتخاب آنها در شهرستانها متفاوت است . مثلاً در بعضی از شهرستانها داشتن یک دستگاه ماشین جیب و تاهل و سابقه نسبتاً زیاد و در بعضی نقاط به دلیل وسعت منطقه آموزشی و سختی کار و دور بودن دهات ، داشتن موتورسیکلت و یا اسب و سه سال سابقه خدمت کافی است

بدون اینکه راهنمایان تعلیماتی آموزشهای لازم را دیده باشند و واقعاً واجد شرایط و ویژگیهای راهنما بودن و شدن باشند .

راهنمایان تعلیماتی اغلب به دلیل اینکه در سلسله مراتب اداری چندان فرقی با زیردستان خود ندارند و بطور کلی فاقد اختیارات کافی می باشند اغلب به نوشتن ماهی دو یا سه برگ بازدید فرمول وار و کلیشه ای از مدارس اکتفا می نمایند و بودن یا نبودن آنها صرفاً به خاطر غیبت زدن به معلمان و سپاهیان دانش و بعنوان مترسکی برای جلوگیری از فرار آنان از محلهای خدمتی می باشند . صرف نظر از اینکه در يك سیستم آموزشی مرفقی که بر پایه اصول و ضوابط درست مبتنی باشد کار راهنمایان تعلیماتی تا چه اندازه می تواند ثمر بخش و در حل مشکلات و نارسائیهای آموزشی راهگشا باشد .

□ وضع ساختمان و امکانات آموزشی مدارس روستائی :

غیر از مدرسی که یادگار دوران منحوس و خانمان بر انداز جشن های دو هزار و پانصد ساله می باشند و بعضی مدارس که در مسیر جاده های اصلی درست شده اند، بقیه مدارس روستائی اغلب بوسیله خود اهالی و با کمک مالی و کاری روستائیان بنا نهاده شده که اکثراً از چینه و گاهی از سنگ و خشت می باشند و عبارتند از يك یا دو کلاس دخمه مانند و بدون رعایت مسائل بهداشتی و يك اتاق برای نشیمن معلم و یا سپاهی که تمام مصالح و خرج آن را اهالی هر روستا خود تأمین می نمایند و در موارد نادر اداره آموزش و پرورش منطقه فقط در و پنجره آن ها را تهیه می نماید . کلاسها از وسائل مهم آموزشی فقط دارای تخته سیاه و میز نیمکت زوار در رفته و شکسته و ندرتاً لوحه های آموزشی است همیشه مقامات به لزوم استفاده از وسایل کمک آموزشی تاکید می کنند ولی در تهیه این وسایل اداره آموزش و پرورش نقشی ندارد و معلم و سپاهی دلسوز مجبور است خودش تهیه نماید . چون ساختمان مدارس از خشت و گل ساخته می شود در مقابل باد و باران و برف و عدم مواظبت در فصل تابستان همه ساله این کلاسها احتیاج به تعمیر دارند.

در فصل تابستان و مخصوصاً شهر یورماه، اداره آموزش و پرورش مبلغ ناچیزی که بسختی از هزار تومان تجاوز می کند در اختیار سپاهی یا آموزگار می گذارد تا این پول خرج تعمیرات و مرمت کلاسها گردد. مبلغ داده شده چون اغلب کفاف تعمیرات را نمی کند «خود یاری» اهالی تنها حربه ای است که می شود از آن در تعمیر ساختمان مدارس استفاده نمود. اهالی روستاها همه ساله با وجود کار فشرده و طاقت فرسای خودشان، «خود یاری» می کنند و ساختمان مدرسه را به هر شکلی هست مرمت می نمایند و این کار در بعضی مواقع با زور و تهدید انجام می گیرد. با این وصف نتیجه چیست؟ نتیجه اینست که اکثر کودکان روستائی حتی بدون گرفتن مدرک پنجم ابتدائی ترک تحصیل می نمایند و به دنبال کار روانه شهرها می گردند. در سال ۵۷ - ۵۶، از بین ۳۹ نفر دانش آموز تجدیدی کلاس پنجم حوزه «آق زیارت» یکی از معدود حوزه های امتحانی منطقه هشرود فقط یک نفر در امتحانات شهر یورماه شرکت نموده بود. ۵ روستای «دیزج علیقلی بیگک» از توابع منطقه فوق با وجود ۲۶ نفر دانش آموز کلاس پنجم ۱۱ نفر در امتحانات نهائی سال ۵۷ - ۵۶ شرکت نموده بودند که از بین این عده ۶ نفر در خرداد و یک نفر در شهریور ماه حق ارتقا به کلاس بالا را داشت و غایبین در جریان سال تحصیلی جذب مراکز کار شده بودند.

«آمار وزارت آموزش و پرورش نشان می دهد که ۴۹ درصد از دانش آموزان دوره پنجم ابتدائی از روستاهاست که از این عده فقط ۱۸/۵ درصد به دوره راهنمائی راه می یابند»^۶ و بقیه با وضع اسفناک از تحصیل در کلاسها بالا محروم می گردند.

منطقه هشرود با وجود وسعت و تراکم روستاها و بودجه عظیمی که هر سال صرف آموزش و پرورش آن می شود به تعداد انگشتان دودست دیلم و به شماره انگشتان یکدست از دیلم به بالا به جامعه تحویل داده است.

جای تعجب نیست که اکثر تحصیل کردگان سطوح بالا اغلب سرازندانیها

و شکنجه گاههای رژیم گذشته در آوردند و با کمی تأمل و تعمق این مسئله برایمان روشن می گردد که وقتی ما از طریق خبر و کتاب و مشاهدات سطحی از فقر و نکبت و فلاکت آنها آگاه می شدیم آنان، این تحصیل کردگان روستائی طی سالهای زندگی در این محیط، ستم طبقاتی را با تمام ابعادش بوسیله گوشت و پوست و استخوان درک نموده بودند و وقتی در مسیر تبلیغات دروغ و ضد مردمی رژیم قرار می گرفتند خشم و کینه طبقاتی آنها برانگیخته می شد و مبارزه با رژیم را برای رسیدن به یک زندگی عاری از طبقات و بهره کشی ها سرلوحه زندگی خویش قرار می دادند.

آموزش بزرگسالان در روستاها

در مورد آموزش بزرگسالان پس از اینکه رژیم شروع به انجام اصلاحات نمود با آزاد کردن نیروی کار دهقانان سیل روستائیان بیکار و گرسنه برای پیدا کردن کار به شهرها جذب گردید. اغلب اینان جذب کارخانه ها و مراکز کارگشتند. طراحان رژیم و سرمایه داران وابسته که در پی نفع بیشتر و بهره کشی و استثمار هر چه بهتر و راحت تر این نیروی کار عظیم بودند و از آنجا که اکثریت عظیم دهقانان سواد کافی نداشتند بعلت کارآئی و بهره دهی بیشتر کارگران با سواد، درصدد برآمدند که به روستائیان سواد خواندن و نوشتن در حد هدفهای خودشان و به نحوی که منافع خود و اربابانشان به خطر نیفتد بیاموزند. برای این منظور کمیته ملی و بیکار با یسواد و اداره آموزش و پرورش تحت لوای مبارزه با یسواد و عهده دار انجام وظیفه خطیر ملی! مبارزه با جهل و خرافات و دادن دانش اجتماعی و فرهنگی و سیاسی به یسوادان کشور شد. هدف از تشکیل کلاسهای بیکار با یسواد چه بود؟

۱- با سواد کردن نسبی روستائیان به منظور کارآئی و بهره دهی بیشتر در آینده.

۲- درک مکانیکی تبلیغات رژیم که بوسیله وسایل ارتباط جمعی و کتابهای

درسی اعمال می شود.

۳ - بالا بردن درصد تصنیعی با سوادان کشور و پیشرفته تر جلوه دادن فرهنگ کشور در مجامع بین المللی و افکار عمومی و تبلیغ به نفع رژیم و دادن آمار بیشتر از درصد با سوادان کشور به سازمان یونسکو .

کلاسهای پیکار شامل دو بخش عمده است : ۱ - خردسال ۲ - بزرگسال . دانش آموزان خردسال پس از پایان دوره اول و دوم می توانند در کلاس سوم و یا در کلاسهای پایه شرکت نمایند . مدت تحصیلی دانش آموزان خردسال ۹ ماه است . البته کلاسهای خردسال کلا از دانش آموزان مدارس روزانه تشکیل می شود و با حقوق جداگانه و اضافه ای که پرداخت می کنند و به خاطر راضی نگهداشتن آموزگاران و تشویق و جذب بیشتر دانش آموزان برای تحصیل این برنامه را پیاده نموده اند .

کلاسهای بزرگسال نیز شامل دو دوره اول و دوم است . غیر از اینها کلاسهای تکمیلی برای این دوره ها وجود دارد . این کلاسها بوسیله کمیته های شهری و روستائی و کارگری در مراکز کار و روستاها و همچنین سر بازخانه ها تشکیل می گردد و «گروه های مختلف در ارتباط با کار و حرفه خود دوره های پیگیری ، کارآموزی و بازآموزی را دنبال می کنند»^۲ .

کلاسهای بزرگسال نیز در مرحله اول توسط آموزگاران روستائی تشکیل می شد ولی اخیراً با طرح جهاد ملی سوادآموزی این سازمان اقدام به استخدام تربیت افراد با سواد بومی محل نموده است . این افراد که فقط مدرک پنجم و یا ششم ابتدائی را دارند پس از يك دوره يك ماهه در مورد فنون و روشهای تدریس بزرگسال و انجام آزمون به عنوان «آموزشیار» روانه محلهای زیستی خودشان می شوند و ظاهراً «نقشهای تجهیز کننده، آموزش دهنده، و سازمان دهنده را به عهده می گیرند»^۳ . ولی بدلیل گرفتن پول اضافی اقدام به ثبت نام عده بیشتری از افراد می نمایند و آمار زیادتری می دهند .

غیر از سوادآموزی کودکان و مردان ، رژیم می خواست که زنان نیز از ثمره

«سواد» بی بهره نمانند. چرا که با رشد طبقه کارگر وجود زنان کارگر در کارهای تولیدی روز به روز چشمگیرتر می شود و شرکت زنان در این کلاسها از اولویت خاصی برخوردار است. کتابهای درسی درست بر هدفهای خاص و سیاستهای دراز مدت رژیم منطبق است. علاوه بر کتابهای درسی که در مراکز تحصیلی تدریس می شود کتابها و نشریه های جنبی دیگری نیز که محتوای اصلی آنها تبلیغ در جهت اهداف رژیم است تهیه و توزیع گردیده است. البته ظاهراً در تدوین این کتابها از آموزگاران و آموزشیاران کمک می گیرند ولی هر نوشته ای که در جهت خواستهای واقعی و براساس نیازهای روحی و فرهنگی سوادآموزان است و تبلیغات دروغین رژیم را به آنان القا نمی کند سانسور و یا سوزانده می شود.

تحریکات و اعمال سیاستهای شوینستی و تأکید روی آموزش مکالمه فارسی با نشر کتابهایی مثل «فارسی حرف بزیم» و غیره در مورد خلقهای مختلف ایران از هدفهای ضد مردمی و استعماری آنان به شمار می رود.

□ محل و نحوه تشکیل کلاسها و تنگناها :

این کلاسها در روستاهایی که دارای دبستان هستند و در موارد دیگری در يك منزل اجاره ای که دارای يك تخته سیاه و زیلو می باشد تشکیل می شوند. شرکت کنندگان در کلاسهای بزرگسال شبانه به دلیل کار طاقت فرسای کشاورزی و عدم امکان حضور در کلاس تا اواسط پائیز قادر به شرکت در این کلاسها نیستند. بعد از برداشت محصول اکثر شرکت کنندگان با وجودیکه نام و مشخصات آنها جزو آمار بزرگسالان به اداره پیکار رفته و تثبیت شده است و این آمار پس از طی سلسله مراتب پیچیده یکدفعه سراز سازمان فرهنگی یونسکو درمی آورد، دهقانان گروه گروه برای پیدا کردن کار و پرداخت بدهی های خود به شرکتهای زراعی و تعاونی، ترک دیار و خانواده نموده و روانه شهرها می گردند. گویانکه آموزشیاران و آموزگاران در گزارش ماهانه خود آنها را حاضر قلمداد می کنند.

بارها پیش آمده است که به نام افرادی کارنامه کلاس بزرگسال صادر شده

است در حالی که خود این افراد ماههاست که در موقع کار در زیر آوار مانده و جان خودشان را از دست داده‌اند ولی نام این افراد به‌عنوان باسواد در دفاتر این ابن سازمان ثبت شده است. عواملی که در کار آموزگاران و آموزشیاران در محلهای خدمتی نظارت دارند رئیس ابن سازمان کمیته‌ها و راهنمایان تعلیماتی و بازرسانی که از طرف سازمان اعزام می‌شوند هستند. در موقع بازدید روابط جای ضوابط را می‌گیرد و به دلیل عدم امکانات بازدید در موقع تدریس، که اغلب شبها صورت می‌گیرد کنترل و نظارت شدید و منضبطی اعمال نمی‌شود و تمام کارهایی که صورت می‌گیرد کلاً در روی کاغذ است و عملاً نتیجه‌ای حاصل نمی‌گردد و اگر بطور اصولی و منظم کنترل شود چون اکثر ثبت نام کنندگان در روستاها نیستند خود به خود کلاسها منحل خواهد شد.

هدف اداره پیکار با بیسوادی دادن آگاهی فکری و اعتلای فرهنگی به روستاییان نیست، بلکه گرفتن شناسنامه‌های دهقانان برای دادن آمار بیشتر به سازمانهای بین‌المللی و در رأس آنها سازمان یونسکو و تبلیغات در سطح افکار عمومی می‌باشد. نشریه فرهنگی یونسکو در این زمینه چنین می‌نویسد: «حکومت‌هایی که از آنها تقاضای آمار در این زمینه می‌شود، طبیعتاً مایلند وضع آموزش خود را به درخشان‌ترین صورت نشان دهند». با توجه بدین نکته روشنگر نشریه فرهنگی یونسکو، اگر ما بخواهیم به بلندگوها و نشریات تبلیغاتی گوش فرا دهیم یا بیسوادی ریشه کن شده و با درحال از میان رفتن است. ۹

* * *

اکنون باقیام خلقهای ایران طومار رژیم دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی در هم نوردیده ولی هنوز بقایای ارتجاع و ریشه‌های امپریالیسم ازین نرفته است. امپریالیسم غارتگر با عقب‌نشینی تاکتیکی خود سعی در قبضه کردن و تحت نفوذ در آوردن دوباره کلیه نهادهای اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی را دارد. در این قیام خونین خلق فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ و لر و ترکمن و دیگر

خلفهای ایران همگام و دوش بدوش یکدیگر در يك نهضت ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی شرکت نمودند و با سرنگونی رژیم دست‌نشانده امپریالیسم تیرخورده را وادار به تسلیم موقت کردند .

«خلفهای ایران طی قرنهای متمادی در راه ایجاد فرهنگ و مدنیت این سرزمین و در راه آزادی و استقلال آن همراه و متحدگام برداشته و در سرنوشت مشترکی پیوند یافته‌اند . امروز از یکسو این پیوند عمیق تاریخی و فرهنگی و از سوی دیگر ضرورت مبارزه یگانه به‌منظور رهائی میهن مشترک از زیر سلطه امپریالیسم و ارتجاع داخلی منافع اساسی آنان را به‌نحو جداناپذیری درهم آمیخته است .»^{۱۰} پس در این شرایط حساس و وظیفه تمام نیروهای مترقی و پیشرو است که در این لحظه تاریخی با درک ضرورت وحدت و همگامی تمامی خلفها در پی ریزی و تحکیم مبانی فرهنگی این سرزمین از هیچ کوششی دریغ نورزند . امپریالیسم جهانخواه که از يك در به بیرون رانده شده و درصدد است که از در دیگری تحت پوشش‌های مختلف وارد شود بوسیله عمال و عناصر ارتجاعی رژیم فاسد گذشته با ایجاد تفرقه در صفوف متحد و متشکل خلفهای ایران می‌خواهد تسلط دوباره خودش را در کلیه امور کشور تثبیت نماید .

یکی از راههایی که امپریالیسم و ارتجاع داخلی مورد استفاده هدفهای شوم خود قرار می‌دهد تحریکات شوئیستی بین خلفهای زحمتکش ایران و دامن زدن به اختلافات و جنگهای داخلی با سوء استفاده از احساسات پاک مردم است و متأسفانه تا اندازه‌ای هم در این کار موفق شده است . جریان روزهای اخیر سندج و گنبد و کشتار بیرحمانه خلق کرد و ترکمن به دست عناصر مرتجع ارتش ضدخلفی نمونه‌صادق این کوشش امپریالیسم و ارتجاع در جهت خواستهای نامشروع خود می‌باشند . پس در این صورت برای مقابله با تحریکات و نفوذ امپریالیسم و ارتجاع پی‌ریزی فرهنگی نوین و انقلابی که مبتنی برخواستها و نیازهای خلفهای مناطق مختلف ایران باشد ضروری می‌نماید . اکنون وقت آن رسیده است که خلفهای

ایران خود به بنیان چنین فرهنگی همت گمارند و با نشر و بسط فرهنگ غنی خود جلوه‌های پاک انسانی را تقویت نمایند و آن چنان شرایطی ایجاد کنند که تمام خلقها بتوانند با زبان خود و فرهنگ و مذهب خود در کنار هم و در چارچوب ایرانی آزاد و دمکراتیک زندگی نمایند.

« اگر تمام اهالی این کشور که پدر در پدر روی این آب و خاک زیسته و کار کرده‌اند ایرانی هستند، پس زبانی هم که میلیونها نفر از این مردم از زمانهای بسیار قدیم بدان سخن گفته و فرهنگ خود را روی آن بنا کرده‌اند زبانی ایرانی است. یعنی زبان ایرانی هست. ادبیات شفاهی و نوشته آن زبان هم بخشی از ادبیات ایران در طول تاریخ است. »^{۱۱}

برای پی‌ریزی و بنیان یک سیستم نوین آموزشی و پرورشی بر پایه اصول و ضوابط علمی و پژوهشی، تغییر و ریشه‌کن نمودن کلیه نهادهای فاسد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی گذشته ضروری است و انجام اینکار جز از کانال وحدت انقلابی تمام خلقهای ایران و مبارزه طبقاتی و نتیجتاً استقرار یک نظام اقتصادی جامعه‌گرا صورت‌پذیر نیست. بنابراین برقراری یک سیستم ایده‌آل آموزشی و پرورشی اصول و رهنمودهای زیر را ایجاب می‌نماید:

- ۱ - تغییر سیستم اقتصادی کشور و رهائی از بند سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم جهانی.
- ۲ - تأمین خدمات بهداشتی و درمانی و آموزشی و ایجاد مسکن و سایر خدمات رفاهی و جنبی دیگر در روستاها
- ۳ - ایجاد کودکستانها و مدارس ابتدائی و دبیرستان در بخشها و روستاها و تأمین مسکن و سایر خدمات رفاهی به معلمان شاغل.
- ۴ - تأمین زندگی روستائیان و ایجاد کار دائم و منظم برای آنها به منظور جلوگیری از هجوم بی‌رویه دهقانان به سوی شهرها.
- ۵ - بی‌نیاز کردن روستائیان از کار فرزندان خود برای حضور مرتب

دانش آموزان روستائی در تمام فصول تحصیلی کلاسهای درس (انجام اینکار فقط از طریق تأمین زندگی مادی روستائیان و تشکیل شوراهای دهقانی در سطح روستاها و سپردن کلیه امور به دست شوراها و مردم امکان پذیر است.)

۶ - تخصیص بودجه ای مانند تغذیه به احداث مدارس نو بنیاد در سطح روستاها

۷ - تشکیل شوراهای واقعی معلمان و دانش آموزان و دخالت آموزگاران و دانش آموزان در امر آموزش.

۸ - رفع هرگونه ستم ملی و فرهنگی در مورد ملیتهای مختلف و تدوین کتابهای درسی توسط آموزگاران زیر نظر شورای معلمان با توجه به نیازهای روحی و فرهنگی آن منطقه.

۹ - آموزش واقعی رایگان برای کلیه افراد و بدون تبعیض .

بهر روز سرابی

۵۸/۱/۱۴

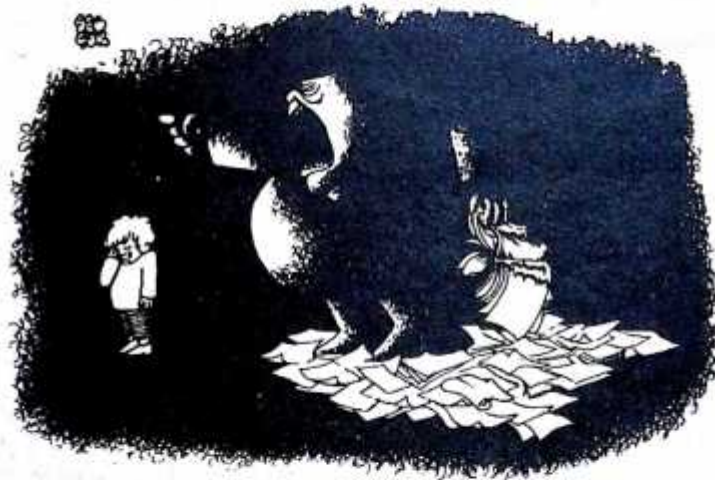
منابع

۱ - با وجود اینکه طومار رژیم شاهنشاهی درهم پیچیده شده است ولی سیستم بوروکراسی حاکم بر جامعه و کلیه نهادهای اجتماعی و اقتصادی و خصوصاً فرهنگی از بین نرفته و با تمویض مهره ها در سطح بالا همان سیاست رژیم گذشته بویژه شیوه فرهنگی آن اعمال می شود .

۲ - بخشنامه شماره $\frac{14226/9}{57/8/24}$ اداره آموزش و پرورش شهرستان

هشترود .

- ۳ - فرهنگ پویا و فرهنگ مومیایی شده ، خسرو گل سرخی
- ۴ - همان اثر .
- ۵ - اقتباس از سخنرانی رئیس آموزش و پرورش در سمینار مدیران مدارس روستایی شهرستان هشتروود در تابستان ۵۷ .
- ۶ - يك بررسی انتقادی از وضع کنونی اقتصاد ایران ، حمید صفری
- ۷ - نشریه جهاد ملی سوادآموزی در سال نخست .
- ۸ - همان منبع .
- ۹ - فرهنگ پویا و فرهنگ مومیایی شده ، خسرو گل سرخی
- ۱۰ - مقدمه رساله «آذربایجان و مسئله ملی» ، چریک فدائیان خلق - علیرضا نابدل (از ختای)
- ۱۱ - متن رساله «آذربایجان و مسئله ملی» .





قازد يقين آد

... بيريسى گئدير ، بيريسى قالير
بيريسى دولور، بيريسى بوشالير
عومور كئچير ... گونش باتير ، قاش قارالير
آيرليق ، سئو گيلى ني ، سئو گيلى دن آيرى سالير
ازلدن ، بئله دير زمانه نين رسمى ...
حياتين قونچاسى ،
ياز كيمي گوللى چيچكلى آنالار قوينوندا
ياشيل چيمن لر اوغروندا ،
آچيلير
دير چه لير ، بار گنيرير
بولولون نغمه سى ايله همدم اولور
سازاقين خوش نفسندن ، آرزى لارالهام آليز
سانكى بير گون اوخويور :
محبت ماهنى سيني
سازلار چالينير ، سس ياييلير ئولكه لره
پاييزين سيليانى بولدان يئتيشير :

دینله دیم ماهنینی ، سن سن او خوبان ؟
چیمین ساچلارینا ، گول تو خوبان ؟
ایندیجه ، بستانینی من پوزارام
بولبولون یوردونی پوزقون قویارام ...
ازلدن ، بئله دیر زمانه نین رسمی ...

بیریان قیزاریر

بیریان سارالیر

نامردلر بسله نیر

ایگیتلر قوجالیر

قارقینمیش فلک ، نیسگیلی اوره کلر آراسیندا

ساوالان تک ،

داغ سالیر ...

....

تاریم سنی ساخلا سین ،

گئدیر سن ؟

گئت ، لاکن چوخ اوزا قلاشما

یادلارا قاریشیپ ، آغلاشما

دیلیمیز بیر ، سسیمیز گو گلره قالخان ، گۆزیمیز یاش دنبزی :

گل من ایله آغلاشاق

آغلاشما دان باغلاشاق

تاریم سنی ساخلا سین ،

غملی دیر کۆنلون ؟

کۆنولون دریاسی ، البت کی بولانلیق یاخشی ...

....

گئدیرسن ؟
بولون آیدین قاراگؤز
آما بیر آزجادا دؤز
کؤزله نیر اؤره کده ، سؤز ...
سن گئدیرسن ، خاطرهن یادداقالیر
« قازدیقین آد » دا قالیر ...

منصور

تبریز، ۵۸/۱/۱۵

در رژیم سرمایه‌داری آزادی برای استثمارکنندگان وجود دارد و آزادی
برای استثمارشوندگان نمی‌تواند وجود داشته باشد. زیرا حداقل اماکن مسکونی،
چاپخانه‌ها، انبارهای کاغذ و غیره، که برای استفاده از آزادی ضرورت دارند،
در زمره امتیازات مخصوص استثمارکنندگان است.

۵ عروسك و تفنگ

آنا تول فرانس

آن زمان که هشت ساله بودم ، در یکی از دکانهای کوچه «سن» ، پشت و بترین عروسکی گذاشته بودند که من حالا با وضوح و روشنی خاصی آن را به خاطر می آورم . حالا چطور شد که من به این عروسك علاقه مند شدم نمی دانم . من از اینکه پسر بچه بودم خیلی به خودم می بالیدم . دختر بچه ها را حسابی مسخره می کردم ، با بی صبری در انتظار روزی بودم که يك ریش خوشنما و جذابی روی چانه ام سبز شود (افسوس که حالا سبز شده !) . من سر باز شدن را آن زمان خیلی دوست می داشتم . در خانه همیشه نقش سربازها را بازی می کردم و برای اینکه بتوانم به اسبهای چوبی چرخ فلک کهنه ام علف بدهم تمام سبزی هائی را که مادر بدبختم در باغچه کوچک خانه مان کاشته بود ، بابی رحمی غارت می کردم . تمام این بازی ها را بازی های مردانه می پنداشتم و از اینکه مرد هستم و باید به کارهای مردها روی بیاورم خود را يك سروگردن از دیگران بالاتر می دیدم . اما با وجود این همه افتخار به پسر بودنم آرزو می کردم که کاش صاحب يك عروسکی می شدم . هر کول ها هم نقطه ضعف هائی دارند .

آیا این عروسك كه در آرزوی داشتن آن بودم لااقل عروسك
زیبائی بود؟ نمی‌دانم اما، هنوز هم شكل اندامش را به خاطر دارم .
لب‌های گنده‌ای داشت كه روی هر كدام يك لكهٔ سرخ تندی مالیده
بودند. بازوهای مومی‌اش خیلی کوتاه بود و به این بازوها دستهای چوبی
وحشتناکی وصل کرده بودند . لنگ‌های درازی داشت كه خمیده به
نظر می‌رسید و دامن گلی رنگی هم تنش را می‌پوشاند كه با دو سنجاق
از بدنش آویزان بود . ته سنجاق‌ها گردوسیاه بودند . حالا هم هر وقت
آنها را به خاطر می‌آورم به یاد چشمهای سیاه و براق موش‌های زبر و
زرنگ می‌افتم . خلاصه عروسکی بود با معیارهای امروزی زشت و
دهاتی‌وار و با معیارهای آن زمان جالب . از این گذشته بچه بودم و پیرهن
زیادی پاره نکرده بودم كه مرد بشوم . گرچه خودم هم حس می‌کردم
كه این عروسك زیبایی و ملاحظت زیادی ندارد ، سر و وضعش خوب
نیست، زمخت است، خشن است، ولی من آن عروسك را دوست داشتم
و به خاطر همین سر و وضع دهاتی‌وارش دوست داشتم . در آرزوی به دست
آوردن آن عروسك بودم، اسباب‌بازیهای دیگر را نمی‌خواستم . دیگر
طبل‌ها و سربازهای تری‌ام بی‌ارزش شده بود . دیگر ساقه‌های سبز
و ترد شاه‌پسند را نمی‌کندم كه نوی دهان اسب‌های چوبی چرخ‌فلكم
فرو کنم . عروسك برای من همه چیز بود .

حقه‌ها و حیل‌های عجیب‌غریبی جور می‌کردم كه پرستارم
«ویرژینی» را به كوچهٔ «سن» بكشانم تا از برابر آن دكان كوچك بگذریم .
آن وقت من بینی‌ام را به شیشهٔ مغازه می‌چسباندم و غرق تماشا می‌شدم .
آن قدر به همین حال می‌ماندم كه پرستارم مجبور می‌شد از بازویم بگیرد

و بگوید :

- آقای «سیلوستر» خیلی دیره، مامانان دعواتان می کنه .
آنگاه که آقای «سیلوستر» به این غرو لندهای وقعی نمی گذاشت
و شروع به نق زدن می کرد، پرستار او را مانند پرکاهی بلند می کرد و آقای
«سیلوستر» هم در برابر زور تسلیم می شد.

روزی که هرگز فراموشش نمی کنم ، پرستارم مرا پیش دائی ام
«کاپیتن ویکتور» برد . دائی آن روز مرا به ناهار دعوت کرده بود . من
همیشه بانظر تحسین و ستایش به دائی ام می نگرستم . چون او در نبرد
«واترلو» کسبی بود که آخرین تیر فرانسویان را شلیک کرده بود . گذشته
از این او میزبان ماهری هم بود ، سرمیز بادستهای تمیز خودش خروس
اخته های لذیدی درست می کرد و توی سالاد کاسنی می ریخت . من
سالاد را بهم می زدم ، خروس اخته ها را یکی یکی پیدا می کردم و
می بلعیدم و از این کار دائی ام خیلی هم خوشم می آمد . روی این حساب
همیشه با رضایت به خانه کوچک دائی ام پا می نهادم .

کاپیتن برایم نان قندی و شراب ناب داد و بعدش برای قدم زدن
به کوچه پا نهادیم . کوچه ها برایم نا آشنا بودند ، انگار مدتهای زیادی
به این کوچه ها پا نگذاشته بودم . وقتی که به کوچه «سن» رسیدیم ناگهان
فکر عروسک به کله ام راه یافت . هیجان غریبی سروپایم را لرزاند .
سرم داغ شد ، دلم تپید . ناگهان تصمیم گرفتم که ریسک بزرگی بکنم .
جلو دکان کوچک رسیدیم . عروسک هنوز همانجا بود با آن لب های
قرمز ، با آن پیراهن گلی رنگ و با آن لنگهای دراز .

در حالیکه صدایم از شدت هیجان می لرزید عروسک را با انگشتم

نشان دادم و به دائی ام گفتم :

- دائی جون، این عروسك را برایم می خری ؟

اخمهای دائی ام توهم رفت ، رعد آسا سرم داد کشید :

- احمق بی شعور. عروسك آن هم برای يك مرد؟ می خواهی خودت را بی آبرو کنی؟ خیلی حماقت می خواهد که چنین خواهشی از من بکنی. تبريك عرض می کنم ، بچه ! تو این عروسك را می خواهی؟ واقعاً شرم آور است . مرد تو باید از من تفنگ بخوای نه شمشیر. اگر تو از من تفنگ بخوای آخرین شاهی حقوق بازنشستگی ام را می دهم و می خرم . اما تو از من عروسك می خواهی نه تفنگ . واقعاً شرم آور است . تو ، پسر ، عروسك را بر تفنگ ترجیح می دهی . خجالت آور است. تا آخر عمرت، ننگ بزرگی است. اگر در دست تو عوض تفنگ ، این عروسك نخوی و فکسنی را ببینم ، آنوقت تو ، خواهرزاده عزیزم ، دیگر خواهرزاده عزیز من نخواهی بود . بیگانه ای که تفنگ داشته باشد برایم عزیزتر از خواهرزاده ای است که عروسك دارد.

با نشیدن این حرفها دلم گرفت . اما غرورم نگذاشت که گریه کنم. از آن روز من تصمیم گرفتم که خودم را بی آبرو نکنم. از آن پس برای همیشه از دوست داشتن عروسك های لب قرمزی چشم پوشیدم .

ترجمه حسین خشکباری



سرنوشت کسانی را که بخواهند، هدایت می کند
و کسانی را که نخواهند ، کشان کشان می برد .

تبعیض در اخذ مالیات

موضوعی که این روزها گاهی در مدارس بین معلمان مطرح می‌شود، مالیات کلانی است که از حقوق و مزایای آنها کسر می‌شود. مالیاتی که از درآمد ناچیز معلمان گرفته می‌شود گاهی تا به سی درصد می‌رسد و این درحالی است که دولت اخیراً اعلام کرده « کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی که تا سال ۱۳۴۵ تا پنجاه هزار تومان بدهی مالیاتی دارند و هم چنین کسانی که از آن سال تا کنون تا ده هزار تومان به دولت بدهکارند، می‌توانند تا هر میزان و مبلغی که قبول دارند و امکان مالی آنها اجازه می‌دهد از بابت مالیات خود بردارند و قبض رسید آنها به منزله مفاصا حساب خواهد بود. هم‌چنین آن گروهی که بیش از این بدهی مالیاتی دارند از ۲۰٪ بخشودگی بهره‌مند خواهند بود و سود بازرگانی و سهم شهرداری و دیگر متعلقات هم از آنها گرفته نخواهد شد. » آیندگان، پنجشنبه، ۱۶ فروردین ۵۸

حال که دولت، دارندگان مشاغل آزاد را که سالهاست بنحوی از انحاء از پرداخت مالیات طفره رفته‌اند، این اندازه مورد لطف قرار می‌دهد، چرا از حقوق کم درآمدترین اقشار جامعه یعنی معلمان تا سی درصد مالیات می‌گیرد؟ نمی‌دانیم این سیاست يك بام و دو هوایی را چگونه می‌شود تعبیر و توجیه کرد؟ اگر همه صاحبان مشاغل به نسبت معلمان مالیات بردارند، فاصله بین فقرا و اغنیاء این اندازه عمیق و عریض نمی‌شود. معلمان پیشگام خواهان رفع این تبعیض نازومی باشند.



نظامیان و ارتش ضد خلقی وابسته به امریکا در شیلی چه می‌کنند؟

از دوازده سپتامبر ۱۹۷۳ که دولت نظامی دیکتاتور پینوشه رژیم ملی آینده را برانداخت، تا به امروز حقوق بشر در شیلی مرتباً و بی‌دری مورد تخطی قرار گرفته است. از فردای حکومت نظامی در شیلی دیپلماتها و دیگر ناظرین بین‌المللی با استناد بر مدارک استوار کشتار و شکنجه و نقض حقوق بشر را در این کشور متذکر شده‌اند.

به‌طور خلاصه حق زیستن را در شیلی حکومت نظامی و ارتشیان با مشکل روبرو کرده‌اند. در مورد آمار شهدای زیر شکنجه، بازداشتها، ربوده شدگان رقم رسمی درستی موجود نیست. طبق اظهارات يك کارمند دولتی در سانتیاگو ۱۵۰۰ را اعلام کرده‌اند. در ناحیه شمال کشور، کوپیاپو، کالاماس، در سومین هفته اکتبر ۱۹۷۳، ۶۷ نفر حداقل بدون محاکمه اعدام شده‌اند...

در ساعت ۱ بعد از ظهر ژنرال استارک Stark در لاسرنا Laserena دستور داد که پانزده بازداشتی را احضار نمایند. سپس ۱۲ نفرشان را ساعت ۴ همان روز گلوله باران و سه نفر دیگر را به حبس‌های طولیل‌المدت محکوم کردند که در میان آنها وکیل دادگستری، دانشجوی ۲۰ ساله بچشم می‌خورد. محکومین را قبل از اعدام سوزانده و سخت شکنجه داده بودند. یکی از محکومین به نام کورتس Gortes صاحب ۹ فرزند بود که اتهامش داشتن يك اسلحه کمری در منزل مسکونی بود. دکتر مانوز Manoz که از اعدام جان سالم بدر برده بود، آنقدر زیر ضربات سرنیزه قرار گرفته بود که زندانبان او را مرده حساب کرده

بیرون انداخته بود .

ژنرال استارک هر وقت میخواست مبارزی را به کشتن دهد، طبق قانون مجازات « فرار از زندان » دستور اعدامش را می داد . وحشت در شهر لاسرنا ، مدتهاست برقرار شده ، اعدام بدون محاکمه ، دستگیربهای بی دلیل ، شکنجه و کتابسوزی در دستور روز قرار دارند . سربازان مسلح شب و روز زندگی را بر مردم حرام کرده اند، آنها در کوچه و خیابانها می گردند و بر فضای ترور و وحشت می افزایند . بعد از کودتای نظامی پینوشه که به رهبری سیا انجام شد اعلامیه ای از طرف نظامیان صادر شد و طبق آن هر کس که در مقابل مأمورین نظامی استقامت به خرج دهد و تسلیم نشود، درجا کشته می شود .

تعداد کل کشته شدگان توسط دولت نظامی شیلی هنوز معلوم نیست، ولی در روزهای اول تخمیناً بیش از ۳۰ هزار نفر کشته شده است . هر جا که ژنرال استارک مشول حکومت نظامی قدم گذاشته، تعدادی از بازداشتیها اعدام شده اند. ماهیت ارتش ضد خلقی پینوشه ایجاب می کند که فردای کودتاجو ترور و وحشت حکمفرما شود و کلیه آزادیبهایی که در رژیم ملی سالوادرالنده مردم بدست آورده بودند از دستشان بیرون رود . اعدام شدگان شامل معلمین مبارز ، رهبران شوراهای ، روزنامه نویس های متفکر ، رهبر اتحادیه های کارگری ، کارگران ، اقتصاددانان و جوانان و غیره بودند .

رهبر اتحادیه کارگران، لوئیس نورامبونا Luis Norambuena بعد از پانزده روز شکنجه، جلسه را در خیابانی پیدا می کنند. قیافه او تحت شکنجه های نظامیان بکلی عوض شده بود، تا آن حد که قابل شناسائی نبود - جلادان نظامی بازوی راست او را بریده بودند .

پینوئیل Pino Viel را در اطاق شکنجه چندین روز ممنوع الملاقات نگه داشتند و بالاخره بر اثر گرسنگی جان سپرد . منابع رسمی گزارش دادند که آلبرتو باشله Alberto Bachelet بر اثر حمله قلبی مرده است ولی بعدها معلوم

شده که وی تحت شکنجه وحشتناک شهید شده است. دیگر رهبران دولت ملی آلوده نیز دچار سرنوشت فوق شده اند. دولت نظامی کشته شدگان را، به بهانه های فرار از زندان، حمله قلبی و بیماری نابود کرده است.

آمار رسمی در سراسر شیلی نشان می دهد که بیش از ۴۵ هزار نفر توسط دولت نظامی پینوشه شکنجه و یا ربوده شده اند. اردوگاه های اجباری زندانیان سیاسی شیلی اغلب غیرمسکونی، متعفن هستند و از نظر آب و هوا بی اندازه دروضع نامساعدی قرار دارند. نظامیان حتی محل رفت و آمد و ساعات رفت و آمد را برای مردم محدود کرده اند. عده ای اجازه خروج از خانه را ندارند، عده ای فقط می توانند در ساعات معین به جاهای مشخص بروند. اکثر نظامیان شیلی دست پرورده کودکان گران حرفه ای جهان در امریکا هستند. امپریالیستها برای حفظ منافع حیاتی خود در جهان خصوصاً در امریکای لاتین ارتش را تربیت نمودند که از رده های پائین تا بالا ضد خلقی و فاشیست هستند. اینان هر آن در خدمت اربابان خویشند تا به محض مشاهده اعتراض مردم یا اعتصاب کارگران مس یا معدن مسلسل ها را در آورده و به رگبار گلوله ببندند. حق اعتصاب از کارگران سلب شده و سندیکای کارگران ممنوع اعلام شده است. اصولاً کلیه سندیکاها و شوراهای احزاب سیاسی که امیدی جهت دفاع از منافع خالق داشتند ممنوع شده اند. ارتش بر جان و مال مردم تسلط دارد. از کشتار دسته جمعی، حمله بیجا و دخالت در امور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ابائی ندارد.

بیش از ۷۰ درصد از مردمی که دستگیر می شود چه با گناه چه بی گناه، شکنجه شده و بر بدن آنها زخمهایی وجود دارد. گاهی اعضاء خانواده زندانی را نیز دستگیر و شکنجه می دهند. در شیلی از فردای کودتا که نظامیان حاکم شده اند مردم روی خوشی ندیده اند. ارتش قصاب و آدم کش شیلی که مستشاران امریکائی سالها آموزش آنرا به عهده داشتند، تنها وظیفه اش سرکوب اعتراضات مردم و حفظ منافع اربابان و نوکران داخلی آنها است و دولت نظامی جهت نا آگاه نگهداشتن

مردم اختناق فرهنگی بوجود آورده است. کلیه آثار مرفقی و علمی ممنوع اعلام شده است. نظامیان فردای کودتا وارد دانشگاه شده و کلیه افراد صادق و وفادار به حکومت ملی آئنده را دستگیر کرده‌اند. اکثر دانشگاهها را به اردوگاه نظامیان تبدیل کرده‌اند، بعضی از دانشکده‌ها کلاً تعطیل شده. وعده‌ای گاه و بیگاه به اشغال ارتش درمی‌آید.

دانشجویان و استادان مبارز پی‌درپی دستگیر و تحت بازجوئی و شکنجه قرار می‌گیرند. نظامیان مستقیماً وارد دانشگاه شده و اداره دانشگاه و امور آموزشی آنرا بهمهده گرفته‌اند. آنها به این دلیل که دانشگاه محل ادامه دروس دانشگاهی و علم و صنعت است و به بهانه اینکه قبلاً مارکسیسم و دگماتیسم توسط عده‌ای جو دانشگاه را پر کرده و مارکسیستها دانشگاه را به محل تبلیغ ایدئولوژی خود تغییر داده‌اند، کلیه دانشجویان را اخراج و از مقامات مرتجع و محافظه‌کار به سرپرستی امور می‌گمارند. شورای نظامی پینوشه خود رؤسا و مسئولین را انتصاب می‌کند و دستورات را نیز نظامیان در دانشگاه می‌دهند.

هدف اصلی نظامیان از دخالت در امور دانشگاهها از بین بردن دموکراسی و استقرار جو وحشت و ترور بود. اکنون اکثر رؤسا و استادان دانشگاه‌های شبلی را پرسنل نظامی تشکیل می‌دهند. برای مثال:

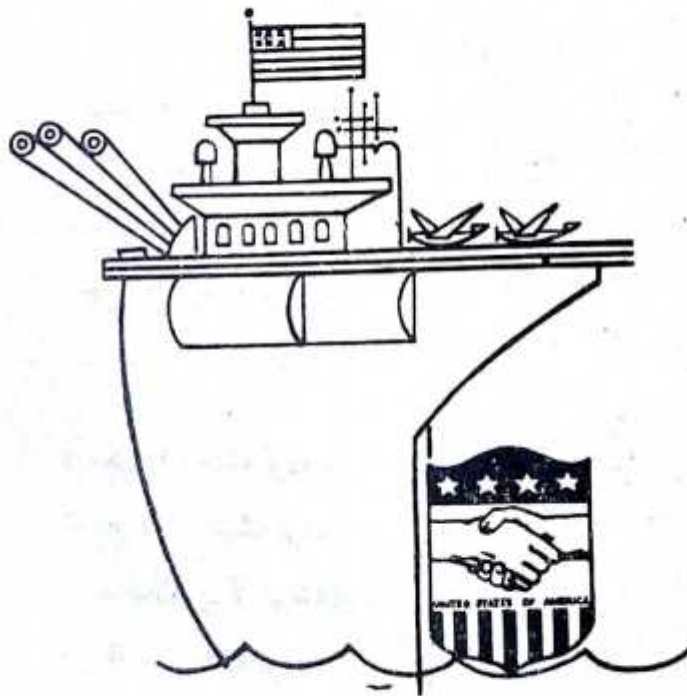
ژنرال نیروی هوایی س. ار. دابا S.R.D. رئیس دانشگاه شبلی

کلنل ار. تاست C.R. Tastet رئیس دانشگاه فنی

فرمانده خوان نایلور Juan Naylor رئیس دانشگاه سانتاماریا
کلا می‌توان خلاصه کرد که کلیه دستاوردهای رژیم ملی آئنده را نظامیان قبضه کرده و در مسیر منافع اربابان خود خرج می‌کنند. ارتش مستقر در شبلی نه تنها در این کشور بلکه در امریکای لاتین نیز نقش سرکوب‌گر دارد. مردم شبلی خصوصاً کارگران و زحمتکشانشان این کشور زیر بار استعمار مضاعف و کمرشکن تاب مقاومت ندارند. کوچکترین اعتراض باسرکوب روبرو می‌شود. دولتی که نادرود

ملی و مردمی بود به دلیل نداشتن ارتش مستقل خلق و دلایل فراوان دیگر زیر چکمه‌های پنبوشه امریکائی خرد شد و نیروهای ملی و مترقی تارومار شدند. از تاریخ نبایستی درس بگیریم؟ تنها ارتشی می‌تواند پشتیبان منافع خلقها باشد که از درون مبارزه توده‌ها برخاسته و در کوره داغ انقلاب دوش به دوش مردم از منافع آنها دفاع کرده باشد. ارتش امریکائی شبلی که تمام دستوراتش را از خارج می‌گرفت چگونه می‌توانست فردای کودتای ضد خلقی بر علیه کودتاگران برخیزد؟ حالا مردم شبلی آگاه شده‌اند و دیگر می‌دانند که جیره‌خواران امریکائی و مسلسل‌چی‌های نوک‌رصف و سرمایه‌داران مزدور خارجی، دشمن سرسخت خلقند و در این راه به مبارزه بی‌امان و قاطعانه نیاز است تا صفوف دشمن را فهرمانانده شکست و آزادی و استقلال و دموکراسی از دست رفته را بازستانند.

تنظیم از حمید دادبزراده



باياتيلار

گئديرصهن منى آبار ،
يوخسا قيامت قوپار ،
اوتوروب بير آه چئكسهم ،
دالينجا ستلر قوپار .

گئديرهم ، يولوم بودور ،
باشيما گن بودور ،
خالقيدان دالى قالساق ،
اجل سبز تولوم بودور .

داغلاردا ، مئشه لرده ،
شمع يانار شيشه لرده ،
يولداشلار يولا توشدى ،
من قالديم مئشه لرده .

من عاشيق ، گنجىدى مننن ،
سو گلىدى گنجىدى مننن ،
مردلره كۆرىپى اولدوم ،
نامردلر گنجىدى مننن .

عاشيقام ، قالا قالا ،
قار ياغار قالا قالا ،
وارليلار بى بهر ايچهر ،
يۇخسوللار قالا - قالا .

عزىزىم كاسا دولماز ،
مرد الى كاساد اولماز ؛
يوز نامردىن چۆره گىن ،
دوغراسان كاسا دولماز .

آمان فلك ، ئوخ فلك ،
وئردون منه ئوخ فلك ،
انسانا ظلم ائدىنجه
انت بىر يوللوق ، يۇخ فلك !

آغریم وار ثوره گیمده ،
یارام وار کوره گیمده ،
ظالیم منی ثولدورمه ،
آرزیم وار ثوره گیمده .

بو با یا تیلار ، مهروان ، جملووزرتق کتلی رنده ظیط اولونوب .

محمد آرش



□ در طبیعت و تاریخ معجزه روی نمی دهد. ولی هر پیچ شدید تاریخ و از آن جمله هر انقلابی چنان پر مضمون می شود و باطرزی ناگهانی و مخصوص به خود شکلهایی از مبارزه را چنان بایکدیگر توأم می کند و بین نیروهای مبارز چنان نابسامانی بوجود می آورد که ناگزیر خیلی چیزها به فکر یک شخص عامی معجزه می آید .



جنبش خلق‌های ستم‌کشیده ایران، پیش از آن‌که شکل تند انقلابی بخود گیرد، و میننگ‌ها و راهنمائی‌های چندین صد هزار نفری، هم‌چون سیل خروشان نظام پوسیده شاهنشاهی وابسته به امپریالیسم جهان‌خوار را درهم کوبد، دانش‌آموزان به اشکال گوناگون ستم اجتماعی زمان را به باد انتقاد می‌گرفتند. آنها در انشاهائی که می‌نوشتند به طرز هنرمندانه‌ای رفرم‌های کذائی محمد رضا شاه از جمله اصلاحات ارضی، انقلاب اداری، برنامه تغذیه رایگان و سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و ... را مسخره می‌کردند. روی تخته سیاه، روی درودیوار کلاسهای درس، سالن مدارس و ... شعارهای سیاسی می‌نوشتند و بدین تریب نفرت بی‌پایان خود را از نظام شاهنشاهی نشان می‌دادند.

پژواک فریاد اعتراض خشم‌آلود دانش‌آموزان را بر نابرابری‌های اجتماعی عصر سیاه پهلوی از اشعار خسرو گل‌سرخ، شاعر انقلابی شهید می‌توان شنید.

معلم پای تخته داد می‌زد،
صورتش از خشم گلگون بود

و دستانش به زیر پوشی از گرد پنهان بود .

.....

تساویها را نوشت :

يك با يك برابر است .

از میان جمع شاگردان يك نفر پياخاست

همیشه يك نفر باید پياخیزد ،

به آرامی سخن سرداد :

این تساویها اشتباهی فاحش محض است .

نگاه بچهها ناگه به يك سو خیره گشت .

معلم مات برجای ماند .

و او با پوزخندی گفت :

اگر يك نفر واحد بود ،

آن که زور داشت بالا بود ؟

و آن که قلبی پاک و دستی فاقد از زر

پست تر می بود ؟

اگر يك نفر انسان واحد يك بود ؟

این تساوی زیرورو می شد

يك اگر با يك برابر بود

نان و مال مفتخواران

از کجا آماده می گردید ؟

یا چه کسی دیوار چینها را بنا می کرد ؟

معلم ناله آسا :

بچهها در جزوههای خود بنویسید که

يك با يك برابر نیست . ۱۰

۱ - صدای من ، خسرو گلسترخی ، (تهران : انتشارات مریم ، ۱۳۵۸) ص ۵ .

آگاهی‌های اجتماعی نوجوانان و کشانده شدن آنان به فعالیت‌های سیاسی جلادان سازمان اطلاعات و امنیت کشور را سخت به هراس انداخت و بیش از پیش توجه آنها را به مدارس جلب کرد. ساواک برای جلوگیری از گسترش روزافزون مبارزات دانش‌آموزان، جزوه‌هایی انتشار داد که در آن چگونگی جلوگیری از فعالیت‌های سیاسی نوجوانان و سرکوب کردن آنان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و آموزش‌های لازم به کارگزاران ساواکی اداره‌های آموزش و پرورش و مدارس داده شده است. در یکی از این جزوه‌ها از خطر جدی‌ای که از طرف دانش‌آموزان نظام فاشیستی شاهنشاهی را تهدید می‌کرد، چنین سخن رفته است: «بروز فعالیت‌های مضره و تقریبی در بین دانش‌آموزان، خود محصول گویائی از توجه خاص و روزافزون دستجات و گروه‌های منحرف و مخرب به جوانان و حتی معلمین بود و بازداشت بیش از ۱۵۰ نفر دانش‌آموز، ۱۱۰ نفر معلم و کارمند آموزش و پرورش ... در یکسال گذشته به اتهام فعالیت‌های مضره و ضد ملی که هر یک محکومیت‌هایی پیدا کرده و ازمیان آنها اعدام یک نفر دانش‌آموز و یک نفر معلم و کشته شدن یک سپاهی دانش و معلمی دیگر در جریان عملیات مبارزه با خرابکاران واقعیت را به نحو آشکارتری ترسیم می‌نماید که اگر رقم معلمین و محصلینی که بنحوی از انحای پایه‌های ایدئولوژیک و میهنی آنان سست شده و در مراحل مختلفی از روگردانی و انحراف هستند و یا اصولاً شناخته نشده باقی مانده‌اند در این ارزیابی ملحوظ گردد، طبعاً حساسیت و خطرات وضع مذکور بیش از پیش جلوه‌گر خواهد شد.»^۱

دست‌یابی دانش‌آموزان به آگاهی‌های اجتماعی و کشانده شدن آنان به فعالیت‌های سیاسی معلول عوامل چندی است که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱ - شهریه‌های سنگینی که از دانش‌آموزان به ویژه از دانش‌آموزان دبیرستانها دریافت می‌شد، نوجوانان کم‌درآمد را زیر فشار شدید قرار می‌داد و

۱ - روزنامه آیندگان، شماره ۳۳۰۹، یکشنبه ۲۰ اسفند ۵۷.

تخم نارضائی و نفرت را در دل آنان می‌کاشت .

۲ - معلمان دلسوز و غالباً کم درآمد که از آگاهترین قشرها هستند، در بیداری دانش‌آموزان نقش مؤثری داشتند .

۳ - بزرگسالان خانواده‌ها که از ستم‌های گوناگون اجتماعی رنج می‌برند، در بحث‌های خانوادگی نارضائی‌های خود را از نظام حاکم به نوجوانان القا می‌کردند .

۴ - پیکارهای سیاسی و نظامی گروه‌های پیشاز از قبیل فدائیان و مجاهدین خلق و ... این گروه‌ها از یک طرف با پخش اعلامیه‌ها و چاپ و نشر جزوه و کتاب به بیداری افکار نوجوانان و به افزونی دانش اجتماعی آنها کمک می‌کردند و از طرف دیگر با جان‌بازی‌های شجاعانه‌شان، کنجگروی نوجوانان را به مسایل سیاسی و اجتماعی برمی‌انگیختند .

۵ - نارسائی و عدم کارآئی برنامه‌های آموزشی وزارت آموزش و پرورش .
۶ - صف طویل جوانان پشت کنکوری که سالها برای ورود به دانشگاه‌ها، به انتظار می‌نشستند، باعث هراس دانش‌آموزان از آینده و عصبان آنان می‌شد .
نظام فاشیستی به منظور انحراف افکار دانش‌آموزان و جلوگیری از بیداری و کشانده شدن آنان به فعالیت‌های سیاسی، علاوه بر گسترش هرچه بیشتر شبکه کسب خیر ساواک در مدارس و شناسائی و دستگیری دانش‌آموزان و معلمان آگاه، دست به اقدامات دیگری زد که از آن جمله موارد زیر را می‌توان نام برد :

۱ - دخالت ناروا در تهیه و تنظیم کتابهای درسی .

۲ - تشکیل اردوهای به اصطلاح «عمران ملی» جهت سرگرم کردن دانش

آموزان دبیرستانی در تابستانها .

۳ - لغو شهریه مدارس و رایگان شدن تحصیل در قبال سپردن تعهد خدمت .

۴ - اجرای برنامه تغذیه رایگان در کودکان در کدکستانها و دبستانها و مدارس

راهمنائی تحصیلی . این برنامه تبلیغاتی در حالی اجرا می‌شد که به علت کمبود جا،

مدارس دوسره و گاهی سه سره دایر بودند و کلاس درس بیشتر شینه لانه مرغ بود تا کلاس درس .

۵ - ایجاد باشگاههای پرورشی و ورزشی و خانه‌ها و کخهای جوانان به منظور سرگرم کردن جوانان و نوجوانان بعد از پایان ساعات درس روزانه مدارس. در این مکانها با اجرای برنامه‌های منحصراً، جوانان را شستشوی مغزی می‌کردند و ضمناً کردار و گفتار جوانان را زیر کنترل خود می‌گرفتند.

۶ - عده‌ای از معلمان با دیدن دوره و ویژه کارآموزی به عنوان دبیران پرورشی به مدارس اعزام می‌شدند و ارزشهای فرسوده نظام شاهنشاهی را به عنوان ارزشهای ملی و میهنی تبلیغ می‌کردند.

۷ - دادن آموزشهای غلط سیاسی به دانش‌آموزان توسط حزب رستاخیز. این کار نیز به منظور گمراه کردن دانش‌آموزان و استحکام نظام جبار شاهنشاهی صورت می‌گرفت. ساواک علاوه بر اجرای برنامه‌های مزبور، از وسایل ارتباط جمعی نیز برای تخدیر افکار نوجوانان دانش‌آموز استفاده می‌کرد. لکن هیچکدام از این اقدامات نتوانست در پیش پای حرکت توده‌های نوجوان مانعی ایجاد کند. قیام شکوهمند ۲۹ بهمن سال ۵۶ تبریز تأثیر عمیقی بر آگاهی اجتماعی و رشد پروسه جنبش نوجوانان گذاشت. در این قیام کودکان و نوجوانان تبریزی نقش فعالی بازی کردند. شعارهایی که تا آن روز بردرود یوار مدارس و گاهی پنهانی روی تخته سیاه‌ها نوشته می‌شد، بصورت فریادی رعدآسا بر زبانها جاری گشت. روز ۲۹ بهمن هزاران نفر از نوجوانان تبریزی با پرچم‌های سیاه (به علامت عزاداری به شهدا) و با مشت‌های گره شده از کینه درخوبانها به حرکت درآمدند و با چوب دست و سنگ و چماق بر بانکها و ادارات دولتی و همه ساختمانهایی که مهر امپریالیستی و نظام فاشیستی شاهنشاهی را داشتند حمله بردند. گلبانگ «مرگت بر شاه»، «درود بر خمینی» آنها را به لرزه درآورد. یکی از نوجوانان که خود را بر بالکن ساختمان حزب رستاخیز - در واقع امیرخیز - رسانده بود، خطاب به دوستانش

فریاد می‌زد: «بیز ستارخان بالاسی یوخ قویماروخ انون بوردوندا ، بوجور بیز
ظلم بوواسی سالیم قالسین». بعد از این سخن در یک چشم بهم‌زدن ساختمان رستاخیز
طعمه حریق شد .

خاطره یک سرباز نیز در این روز شنیدنی است . او نقل می‌کند : زوز
۴۹ بهمن هنگام عصر وقتی که سوار بر تانک برای سرکوب تظاهرکنندگان به چهار
راه دانشرا رسیدیم ، مردمی که در آنجا جمع شده بودند و با شعار « مرگ بر
شاه » سعی در سرنگون کردن مجسمه شاه را داشتند ، با دیدن تانکها و نفرهای
ازتشی سرعت به کوچه و پس کوچه‌ها پراکنده شدند و میدان را خالی کردند .
آنها هم که مانده بودند با اولتیماتوم افسران راه خود را پیش گرفتند . تنها پسر
بچه ۱۰ - ۱۲ ساله‌ای نزدیکیهای در ورودی دانشسرای راهنمایی تحصیلی آرام
و خوشترد ایستاده بود و بانگاه حسرت آلود مجسمه شاه را تماشا می‌کرد . از قیافه‌اش
پیدا بود که از این که نتوانسته‌اند مجسمه شاه را پائین بکشند ، متأثر است . در
این حال یکی از افسران که چشمش به او افتاد ، فریاد زد : « بچه برو گمشو یا
الله زود بجنب ، والا با تیر می‌زنمت ا » . سپس تپانچه خود را طرف او نشانه گرفت .
نوجوان بی آنکه ترسی از خود نشان دهد ، دگمه‌های تنها پیراهنش را باز کرد و
در حالی که با انگشت سینه‌اش را نشان می‌داد ، خطاب به افسر گفت : « بزید ا خیال
می‌کنید من از مرگ می‌ترسم ا »

رفتار این نوجوان نترس تنم را لرزاند ، چشمم را پراز اشک کرد ، در
این لحظه بود که احساس کردم ، انقلاب خطقه دارد از راه می‌رسد .

پرستوها آمدن بهاران را نوید می‌دهند ، کودکان بشارتگر سینه انقلابند .
کوتاه سخن در این روز پرشکوه تاریخی ، بچه‌ها نیروی اهریمنی نظام شاهنشاهی
نا در تبریز به مسخره گرفتند و پوزه خون‌آلودش را در خیابانها و کوچه - پس
کوچه‌ها به خاک مالیدند . نوجوانان محلات فقیرنشین ، به ویژه نوجوانان شمال
شهر بیشتر از دیگران از خود جوش و خروش نشان می‌دادند و بیشترین افرادی که

بعدها دستگیر ناموران نظامی و دژخیمان ساواکی شدند و شکنجه دیدند، از همین قسمت شهر بوده است .

پس از قیام ۲۹ بهمن کوشش های سیاسی کودکان و نوجوانان در مدارس بارزتر شد . دانش آموزان نسبت بهم اطمینان بیشتری یافتند . آنها عکس های شاه و خانواده اش را از کتابها پاره می کردند و از آنها مترسک می ساختند و شعارهایی را که قبلا برضد رژیم شاهنشاهی پنهانی بر در و دیوارها می نوشتند ، به بانگ بلند در محوطه آموزشگاهها و کوچه ها و خیابانها فریاد می زدند . دانش آموزان دبستانی دسته جمعی می خواندند :

نون و پنیر و سبزی شاه چرا می ترسی ؟

خمینی کارت نداره سر به سرت می ذاره

تاج تو بر می داره به جاش کاسه می ذاره .

شعار زیر را نیز بیشتر از زبان دانش آموزان راهنمایی تحصیلی شنیده ام :

بیز قوری سوت ایشم روخ قی اسهالا دوشم روخ

خمینی گل سین وطنه قار پیزی وئیر روخ بدنه .

بیز بوشاهی ایسته میروخ والسلام بیز بوائتی ساخلا میروخ والسلام

بودور بیزیم شاهی میز آغزینا داش ... غیمیز

بهنگام اوج گیری انقلاب مردم و تظاهرات و راه پیمائی های چندین صد هزار نفری ، هزاران کودک و نوجوان به تنهایی و یا همراه پدر و مادرشان ، در میتینگ ها و راه پیمائی ها شرکت کردند . در بین نوجوانان میارزگاهی کودکان ۷ - ۸ ساله نیز دیده می شد .

با توجه به تعداد تقریبی ۹ میلیونی دانش آموزان ، نقش مؤثر آنان را در حرکت های سیاسی بهتر می توان درک کرد .

در روزهایی که بزرگسالان برنامه راه پیمائی و تظاهرات دسته جمعی نداشتند ، دانش آموزان ، این جسورترین انقلابی ها ، بجای بازی ، تظاهرات پر

شوری راه می انداختند، به ویژه در محلات فقیرنشین کار اغلب کودکان «آتش بازی» بود. «بدین ترتیب که آنها عکس های خانواده سلطنتی را از مدارس و اماکن عمومی پائین کشیده و در کوچه ها با کبریت آتش می زدند و فریاد شادی می آوردند.»^۱ در چهارراهها و محل ازدحام مردم، کودکان عکس های آیت الله خمینی و مصدق، روزبه، صمد بهرنگی و شهدای فدائیان و مجاهدین خلق را عرضه می داشتند و جزوه و کتابهای انقلابی می فروختند و اعلامیه پخش می کردند. در این روزها دوروبر بازارچه کتاب و دانشگاه تبریز و تهران پراز دانش آموزانی بود که انواع و اقسام کتابهای اجتماعی و سیاسی ممنوعه^۲ می فروختند. این پیام آوردان انقلاب گاهی مورد هجوم نیروهای نظامی قرار می گرفتند. در این موقع اگر آنان نمی توانستند، بموقع راه فرار پیش گیرند و خود را بجای امنی برسانند، کتابهایشان را پاره می کردند و سخت کتک شان می زدند. گاهی نیز دستگیر و زندانی می شدند و زیر شکنجه قرار می گرفتند.

در برخی از تظاهرات نوجوانان سلاح سرد از جمله چوبدستی و چاقو باخود همراه می بردند چنانکه «در تهران روز ۶ نوامبر (۱۵ آبان) تعدادی از کودکان مجهز به چوبدستی از محلات فقیرنشین حرکت کرده و در شورهای دانشجویان شرکت کردند.»^۳ هم چنین در مشهد نیز «کودکان مجهز به چوبدستی در کنار بزرگسالان مدت چند هفته در تظاهرات شرکت کردند.»^۴ و لرزه بر اندام دستگاه حاکمه انداختند.

موضوع جالب دیگر این که پرونده ای که اخیراً از پاسگاه ژاندارمری سد رضا شاه سابق واقع در مسجد سلیمان به دست آمده نشان می دهد که «بر اساس محتویات این پرونده پاسگاه ژاندارمری گزارش داده است که در محل کوشک

۱ - روزنامه کیهان، یکشنبه، اول بهمن ماه ۵۷.

۲ و ۳ - روزنامه کیهان، همان شماره.

(کوی کارمندان) پسر بچه‌ای به نام «پوریا منجری» عده‌ای از همبازیهایش را دور خود جمع کرده و دسته‌جمعی علیه شاه شعار داده‌اند و شعار بچه‌ها هم مرگ بر شاه بوده است.^۱

در تبریز نیز نوجوانان که بیشترین‌شان دانش‌آموز بودند، پیشاپیش صفهای نظاهرکنندگان راه می‌پیمودند و پلاکات‌ها و شعارها را حمل می‌کردند. بهنگام رودرروئی و زدوخورد بین نظاهرکنندگان و سربازان گاهی صحنه‌های شورانگیزی اتفاق می‌افتاد. در یکی از این تظاهرات چند نوجوان ۱۴ - ۱۵ ساله‌ای در مقابل مسجد انگج خیابان شریعتمداری (کوروش سابق) تبریز بطرف تانک‌هایی که برای سرکوب کردن تظاهرات مردم می‌آمدند، با دادن شعار: «برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟» حمله بردند و ۲ نفر از آنان روی تانک‌ها بالا رفتند و دست درگردن سربازان انداختند و سرورویشان را غرق در بوسه کردند. یکی از سربازان، دست نوجوانی را که دورگردنش حلقه زده بود، به تندی کنار زد و تهدید کرد که اگر از تانک پائین نرود او را هدف تیر قرار خواهد داد. نوجوان سینه خود را جلو گرفت و صمیمانه گفت: «بزن برادر!» سرباز دیگری که شاهد این منظره بود و ازدیدن این صحنه سخت متأثر می‌نمود، دوستش را از عکس‌العمل تند بازداشت. در آن روز بچه‌های دیگری نیز سوار بر نفربرهای نظامی شدند و با فریاد «سرباز برادر ماست» آنها را چنان تحت تأثیر قرار دادند که فرماندهان نظامی تبریز مجبور شدند، سربازان را به سربازخانه‌ها فراخوانند و از تضعیف بیش از پیش روحیه سربازان و پیشامدهای ناگوار آن جلوگیری کنند.

اعتصاب دسته جمعی دانش‌آموزان و عدم حضور در کلاس درس نیز که بدنبال خود اعتصاب معلمان را به همراه آورد، ضربه کوبنده دیگری بود که بر بیکر نظام فاشیستی شاهنشاهی وارد آمد.

۱ - کیهان ۵۸/۲/۳ - خبرنگار کیهان از مسجد سلیمان

در روزهای تعطیل مدارس، دانش آموزان راه پیمائی های پرشوری در خیابانها راه انداختند. دولت وقت سعی کرد حرکت سیاسی نوجوانان را تحریکاتی از طرف « خرابکاران » و « بیگانگان » قلمداد کند. به این جهت دانش آموزان در یکی از اعلامیه های خود نوشتند: « نمایندگان دستگاه حاکم بارها به ما دانش آموزان تهمت زدند که اینها تحت تأثیر قرار گرفته اند، اینها از سیاست چه می فهمند که تظاهرات کنند؟ و تلاش کردند تا ما را افرادی بی فکر و نادان قلمداد کنند. این باوه گویی ها که از منطق مرتجع و فکر فاسد هیأت حاکمه سرچشمه می گیرد در مورد نورچشمی های آنان صادق است. اما در مورد دانش آموزان و نوجوانان مبارز ایران نه. زیرا ما نسل جدیدی هستیم که در دامان ملتی مبارز پرورش می یابیم. از مردم زحمت کش و فداکارمان بسیار آموخته و بازمی آموزیم. در تمام مبارزات همراه آنان بوده ایم و در این راه شهیدان بسیاری داده ایم که خونشان پرچم مبارزاتمان شده است. »^۱

دانش آموزان در راه پیمائی ها و تظاهرات شکوهمند خود، خواستهای صنفی خود را نیز مطرح می کردند. مثلاً آنان خواستار تشکیل کمیته دانش آموزان از راه انتخابات آزاد و انتخاب مدیران مدارس زیر نظر شورای دبیران و نمایندگان دانش آموزان و تغییر کیفیت اساسی آموزش و پرورش و همچنین خواهان آزمایشگاههای مجهز، کتابخانه های زنده و اخراج معلمان ساواکی و تحصیل به زبان مادری و... بودند. سرانجام کشتش انقلاب به حدی رسید که در قیام مسیحانه در تهران، نوجوانان دانش آموز در عرصه نبرد مردمی، سلاح به دست گرفتند و در راه پیروزی انقلاب مردانه سینه سپر کردند و... اکنون نام چند تن از دانش آموزان مبارز و مجاهد را که آتش مرگبار

۱ - روزنامه آیندگان ۵ بهمن ۵۷. از اعلامیه دانش آموزان چند گروه فرهنگی تهران.

تفنگ و مسلسل جلادان نظام شاهنشاهی، در طول مبارزات خلفهای ایران آنها را در دریای بی‌رحم خشونت‌ها غرقه در خون کرد، جهت ثبت در سینه تاریخ در زیر می‌آوریم:

۱- زنده یاد حسین چوخواچی از دانش‌آموزان پیشتاز پیکار باستم اجتماعی و نظام شاهنشاهی در تبریز بود. او در دبیرستان فردوسی درس می‌خواند. در سال ۱۳۵۰ بوسیلهٔ دژخیمان ساواک شناسائی و دستگیر شد. دو سالی در زندان ماند. بعد از آزادی دوباره با قدمهای استوار راه خلقی خود را پیش گرفت. سرانجام در سال ۱۳۵۵ در درگیری مسلحانه در تهران شهید شد. حسین عضو چریکهای فدائی خلق ایران بود.

از دیگر شهدای دانش‌آموز سالهای اخیر تبریز می‌توان: جلیل فیض‌الله زاده دانش‌آموز دبیرستان نجات، رحیم حامدی دانش‌آموز دبیرستان حکمت، محمد حسن قلی زاده دانش‌آموز دبیرستان دهقان، عبدالرضا هلالی دانش‌آموز دبیرستان راضی عجب‌شیر، علیرضا عابدین نژاد دانش‌آموز هنرستان صنعتی تبریز و... نام برد.

۲- در بیرجند در جریان تظاهرات ۵۷/۱۰/۷ «برای تیراندازی مأموران چهار دانش‌آموز، به اسامی حسن طیبی، براتعلی زراعتکار، محمود اسحاق و مهدی خیرآبادی مجروح شدند و محمدتقی خاکشور ۱۸ ساله به ضرب گلوله از پای درآمد.»^۱

۳- «در شیراز حمید ساجدی ۱۷ ساله که در تظاهرات مورخ ۵۷/۱۰/۱۶ زخمی شده بود، در بیمارستان سعدی درگذشت.»^۲

۴- در تظاهرات ۵ دی ۵۷ «در سنج صلاح‌الدین بصیری، دانش‌آموز ۱۴ ساله کشته شد.»^۳

۱- کیهان مورخ ۵۷/۱۰/۲۰

۲- همان روزنامه.

۳- آیندگان ۵۷/۱۱/۴

۵ - در تظاهرات نهم و یازدهم محرم مردم سبزوار که باعث شهید شدن چندین نفر شد، در میان شهدای بخون خفته چند دانش آموز به نامهای تقی مشکانی ۱۵ ساله، غلامحسین خشتقی ۱۶ ساله، محمود ازقندی ۱۸ ساله شناسائی شدند.^۱

۶ - در مشهد روز یکشنبه ۹ دیماه ۵۷ «تانههای غول پیکر تعداد زیادی زن و مرد و کودک را زیر چرخهای سنگین خود گرفتند و آنها را به طرز فجیعی کشتند. حتی کودکان شیرخواری که در آغوش مادران شان بودند، به رگبار مسلسل بستند.»^۲

۷ - در این روزهای مرگبار، حتی جنین‌هایی که در شکم مادران بودند، از خطر رگبار مسلسل‌ها مصون نماندند. چنانکه در قزوین در حوادث روزهای دهم تا دوازدهم دیماه ۵۷، «سی و پنج نفر زن باردار بر اثر شلیک گلوله توپ سقط جنین کردند و ۱۷ دانش آموز، زیر چرخهای کامیونهای نظامی شهید شدند.»^۳

دیگر از نوجوانان گلگون کفن سال ۱۳۵۷ می‌توان محمد رضا علی نژاد ۱۵ ساله و احمد باقری ۱۶ ساله از آبادان، علی سرخول ۱۱ ساله، محمود نمکی ۱۲ ساله از شوشتر، بهروز بهروزی ۸ ساله از سمنان را نام برد.

عبدالحسین ناهید

در جوامع تحت سلطه سرمایه‌داری، مدارس و آموزش و پرورش نیز در خدمت بورژوازی است. آنان از مدرسه و آموزش جهت القای فرهنگ طبقاتی منحط و ایدئولوژی مسلط خود به کارگران و زحمتکشان و دانش آموزان محروم سود می‌جویند.

۱ - اطلاعات ۵۷/۱۰/۲۱

۲ - اطلاعات ۵۷/۱۰/۲۰

۳ - کیهان ۵۷/۱۰/۱۸

جهان سازان

شعری برای آنها که در نبرد با سیاهی‌ها شهید شدند .

به آنهایی می‌اندیشم

که سر تا پا بزرگ و بارور بودند

به آنهایی می‌اندیشم

که از عمق غلیظ تیرگی‌ها پا

به‌روی جاده‌های نور بنهادند

به آنجائی

که تك تك لحظه‌های عمر

همه خورشیدهای مشتعل هستند

تبسم‌ها همه آواز .

به آنهایی می‌اندیشم

که آزادی خلق خویش را دیدند

صریح و روشن از پشت مگسک‌ها

و بر ساقهٔ تفنگ گرمشان

گل کرد نهضت‌های آزادی .

به آنهایی می‌اندیشم
که از اعماق ژرف شب
به سوی مقصد خورشید
ره افتادند
و ابزار سفر بستند .
به آنهایی می‌اندیشم
که با پیشانی خونین
به روی خاک افتادند
ولی از پا نیفتادند .

زمین تا برمدار خویش گردان است
صدای چشمه‌های خونتان
ای رادمردان ، ای پلنگان ، ای جهانسازان !
که غلغل کرد و از اعماق شب جوشید
نخواهد رفت از خاطر
و برجبه کلاه خویش هر کودک در آینده
به یاد رادمردیتان
ستاره سرخ خواهد دوخت .

م . رامان
۱۳۵۲

پیام معلمین پیشگام آذربایجان شرقی

به کارگران و زحمتکشان ایران به مناسبت روز کارگران

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز کارگران است . کارگران جهان این روز را همیشه جشن می گیرند . امسال برای اولین بار کارگران و زحمتکشان میهن ما ، این سازندگان ایرانی آزاد و دموکراتیک این روز را جشن می گیرند . ما معلمین پیشگام آذربایجان شرقی درودهای آتشین خود را به شما می فرستیم و ایمان داریم که کارگران و زحمتکشان ایران با اتحاد و یکپارچگی خود نهائی ترین ضربه را بر پیکر دشمنان ما یعنی امپریالیسم و ارتجاع خواهند زد و خلقهای ایران را از بند ستم و استعمار رها خواهند کرد .

درود بر شما کارگران و زحمتکشان که تا پای جان بادیستهای پینه بسته خود در یک سال و نیم اخیر مبارزه کردید ، شهید دادید ، اعتصاباتتان به مسلسل بسته شد ، صفوفتان توسط پلیس و ارتش به خون کشیده شد ، حقوق و دستمزدهایتان توسط سرمایه داران و اربابان مفتخوار غارت شد ، خانه و کاشانهتان را ویران کردند ، عائلههایتان را آواره و گرسنه کردند ، اما ، شما کارگران قهرمان مشت محکم بردهان مفتخواران کوبیدید . شما گفتید : نباستی به وعده و وعیدهای تو خالی دلخوش کرد .

ما به اتحادیه‌ها و سندیکاها و شوراهای کارگری شما که قاطعانه از خواسته‌های شما حمایت می‌کنند و در مقابل کارخانه‌داران و مفتخواران مبارزه می‌کنند، درود می‌فرستیم. شما باید که در کارخانه‌ها، پشت دستگاهها و تأسیسات و کنار کوره‌های آتش و دود کار می‌کنید، جان می‌کنید و تولید می‌کنید.

زحمتکشان ما هستند که در روستاها و در مزارع کار طاقت فرسا می‌کنند و از فقر و تنگدستی در فلاکت بسر می‌برند. ما شما را سازندگان راستین کشور و آبادکنندگان این مرزوبوم می‌دانیم. از کار شماست که سفره‌های رنگین در کاخهای مجلل گسترانده می‌شود و مجالس عیش و پایکوبی اربابان برگزار می‌شود. از ثمره کار و زحمت قالیبان فقیر و ستم‌دیده است که قالیهای گرانقیمت لگدکوب اربابان می‌شود، تا زینت بخش دیوارها و پلکانهایشان شود. ما معتقدیم که کارگران ایران باید روز اول ماه مه را جشن بگیرند و خواسته‌ها و نظرات خود را عنوان نمایند. تنها کارگران متشکل، متحد و یکپارچه خواهند توانست به مبارزه خود تا پایان ادامه دهند.

ما معلمین پیشگام آذربایجان روز اول ماه مه را گرامی داشته و در هر چه پرشکوه‌تر شدن این جشن خواهیم کوشید. از نظر ما، نیروهای عمده انقلاب ما را شما تشکیل می‌دادید و بار سنگین تدارک و فقر بردوش شماست، و شما بایستی سهم عمده را از انقلاب داشته باشید. ما بار دیگر در این روز پیوند خود را با شما کارگران عمیق‌تر نموده، خود را در راه یاری و پشتیبانی از خواسته‌های شما آماده می‌کنیم، باشد که مبارزه خستگی‌ناپذیر کارگران ایران همراه با دیگر متحدان خود برآورده شدن خواسته‌هایشان را سریع‌تر نماید.

معلمین پیشگام آذربایجان شرقی

۵۸/۲/۹

□ ایدئولوژی دنیاله‌روی، اساس منطقی هر نوع اپورتونیسیم است.

تمامی جهان از تو درهراس است!

تمامی جهان
تمامی جهان سوداگر
از تو می ترسد .
زیرا
بمبی است در اندرون تو
ساعت شمار.
تمامی جهان
تمامی جهان سرمایه
از تو می ترسد .
زیرا
معدن است در اندرون تو
معدن باروت .
سوداگران و بازرگانان
روشنفکران فریکار
روانشناسان دغلکار
هرروز
هرروز
در هر گوشه جهان
میزگرد تشکیل می دهند
هزاران تدبیر می اندیشند
و هزاران ترفند



تا شاید
 لحظه انفجارت را
 عقب بیندازند
 تا شاید
 معدن باروت ترا
 بر آب توطئه‌ها
 مرطوب کنند
 با اینهمه
 از ترس انفجار تو
 خوابهایشان همیشه پریشان است.
 لحظه انفجار ترا
 عقب می‌اندازند
 اما از ترس انفجار تو
 هرگز آسوده نیستند .
 تو کیستی !
 تو کیستی
 که جهان جور و ستم
 اینچنین از تو در هراس است
 کارگر !

طبقه کارگر نمی‌تواند ماشین بورژوازی را تصاحب و آن را برای مقاصد
 خود بکار بیندازد . انقلاب پرولتری نیابتی بوروکراسی جنگی را همانطوریکه
 تاکنون معمول بوده ، از يك دست گرفته به دست دیگر بدهد، بلکه باید آن را درهم
 شکند . این است شرط مقدماتی هر انقلاب پرولتری حقیقی در قاره .

آوازه‌های از دل برخاسته عاشیق‌ها



روز جمعه هفتم اردی بهشت، در سالن ورزشی دانشگاه تبریز
من شاهد منظره‌ای بودم که برآستی آتشین و دلنشین بود:
گرد هم‌آلی عاشیق‌ها

عاشق‌ها سازبدهست، می‌خواندند و می‌سرودند و چه دلکش
می‌خواندند و چه دلنشین می‌خواندند. به‌انبوه مردم که نگاه می‌کردی
شور و اشتیاق را در چشم‌ها می‌خواندی، جمعیت یکی‌شده بود، یکپارچه
شده بود، چشم شده بود، گوش شده بود و جذب می‌کرد و سیر نمی‌شد.
من آن روز مفهوم واقعی هنر خلقی را دریافتم، هنری که می‌تواند
وصل کند، پیوند دهد و شور بیافریند. بیشتر مردم تمایل دارند این
نتیجه‌گیری را بکنند که ارتجاع و دیکتاتوری سیاه به اقتصاد ما، به‌تولید
ما لطمه زده است. این درست است، لطمه زده است و چه لطمه‌های
سخنی هم زده است، اما بزرگترین آسیب دوران اختناق به‌پیکر فرهنگ
ما، به‌پیکر پیوندهای انسانی و اجتماعی وارد آمده است.

شما فکر کنید، در سراسر این دوران استبداد کبیر، عاشیق
حسن‌ها، عاشیق‌عبدالعلی‌ها، عاشیق قشم‌ها، عاشیق اصلان‌ها کجا بودند؟

در پهنه این ملک می زیستند اما نام و نشانی از آنها نبود، غباری از فراموشی چهره آنها را در خود گرفته بود، هرچند در خلوت خود دل پرشوری داشتند و سینه‌هاشان آتشدانی بود پراز آتش ترانه‌ها و سرودها. و ناگهان سدها و دیوارهای جدائی می شکند، و زمزمه‌ها و سرودهایی که از آن خلق بود بگوش خلق می رسد، ترنم‌هایی که در جدائی و دوری شکل گرفته بود، در برابر جمع متولد می شود. عاشیق حسن بر صحنه می آید و می خواند: «زحمتکش انسانا من فدائیم». عاشیق اصلان بر صحنه می آید و «بوتون کار گر لره سلام دبیرم» می گوید. مسئله این نیست که این عاشیق‌ها از نظر فوت و فن عاشیقی و هنر خلقی در اوج کمال باشند، مسئله این است که در آنها نطفه سالم هنر خلقی آشکارا دیده و لمس می شود. چیزی که برای من جالب بود همین خصلت و همین ماهیت بود و باقی همه پدیده‌های وابسته به کمال و پیشرفت هستند و بس.

اینها هنرمندانی هستند که ساز خود را دوست دارند، هنر خود را دوست دارند و مهمتر از همه مردم خود را دوست دارند و نمی‌توانند غیر خلقی باشند. خلقی بودن در ذات هنر آنهاست، خلقی بودن در فرهنگ عاشیقی آنهاست، هرچند کسانی از آنها به این امر آگاه نباشند.

رشته‌های ظریفی از سنت و آداب و فولکلور قومی و حماسه‌های ملی و میهنی هنر عاشیقی را با مردم مرتبط کرده است. عاشیق چه بخواهد، چه نخواهد زیر تأثیر این نیروی مثبت و خلاق سنت است. اگر این عرف، این سنت مردمی را بدرستی حس و درک کند تبدیل به هنرمندی پرتوان خواهد شد (همچنانکه عاشیق حسن‌ها در این راه گام برمی‌دارند).

و اگر این را درک نکند، هنر عاشیقی سر جای خود است و عاشیق از میدان بتدریج بدر می‌شود تا جای خود را به عاشیقی اصیل بدهد. آنروز جمعه، من نیروی شگرف هنر خلقی را حس کردم، شاید بهتر است بگویم گوشه‌ای از نیروی شگرف هنر خلقی را حس کردم، چرا که هنر خلقی کرانه ندارد، انتها ندارد، سرشار از تنوع و رنگارنگی خلاق است و آنچه من دیدم گوشه‌ای از هنر سالم و ریشه‌دار یکی از خلق‌های ما یعنی خلق آذربایجان است.

هنرمندان براستی باید از این عاشیق‌ها بسیاری چیزها یاد بگیرند. صراحت لهجه، روانی کلام، بی‌پیرایگی و فشار و نیروی احساس زنده از ویژگی‌های عاشیق‌های اصیل آذربایجان است و وقتی این خصوصیات با آگاهی و زیرکی و خصالت عمیقاً اجتماعی یک عاشیق ترکیب بشود، چیزی از این میان ظهور خواهد کرد که براستی شور آفرین و متحرک و خلاق است. اهمیت و خصالت خلقی بودن کار عاشیق‌ها دقیقاً این است که آنها با مردم خود بیگانه نیستند، به نحوی با آنها ارتباطی زنده دارند و با توجه به این وقتی هنرنمایی می‌کنند این هنرنمایی دلنشین و زنده است. و آنچه من از این رابطه حس می‌کنم این است که:

ای هنرمند تو اول باید بر آب و در آب باشی و آنوقت سخن از کشتی‌رانی و طوفان و دریا بگویی.

سخن دراز شد، هدفم از نوشتن این مطلب ذکر بود از یک

واقعه مهم هنری امسال در تبریز.

هنر عاشیقی را براستی باید ارج گذاشت و آذربایجانیان براستی

حق دارند که از داشتن چنین جواهری در گنجینه هنری خویش بخود بیالند.

واما در این میانه عاشیق‌های راستین و اصیل بار سنگینی بردوش دارند. آنها ادامه دهندگان یک سنت سالم و اصیل قومی و مردمی هستند و از طرف دیگر باید هر روز با ارتباط بیشتر خود و مردم آنرا تروتازه نگهدارند .

عاشیق‌ها وارثان هنر ملی و مردمی آذربایجان هستند و ساز در دستهای آنان اگر درست بکار برده شود حتی دست کمی از تفنگک ندارد. عاشیق‌ها پیک‌های اصالت و شکفتگی هنر خلقی اند ، گذشته در دستهای آنهاست ، آینده نیز می‌تواند در دستهای آنان باشد . هر خلقی را زونق دهیم و عاشیقی را نیز .

م . راما
تبریز، ۵۸/۲/۸



مثل

آتادان بابادان بیرمثل قالیب ،
دئییلر دیش وئرهن چؤرکه ده وئرهر،
آمما من بیلمه دیم،
سؤیوخدا ، بۇرانداجالان اوشاق ،
نییه چیپلاخ گئزیر .
آغزیندا نه گؤزهل مرجان تک دیشی ،
آمما قارنی آج .
اوشاق کن یوزقون ،
قلبی دولی غم
گؤزونده ایننتظار ، حسرت ، غم ، کدر
بیرتیکه چؤره گین آجئدور یازیق .
ایندی بیر سؤال وار :

« دوغرودان دیش وئرهن چؤره کک ده وئرهر ؟ »

ادیب

مدرسه و سیاست

رشد سرمایه‌داری آلمان را در آستانه قرن بیستم به يك کشور امپریالیستی تبدیل کرد. یکی از نتایج وارد شدن آلمان در آخرین مرحله سرمایه‌داری، درگیری آن در دو جنگ خانمانسوز جهانی اول و دوم بود. آلمان تازه سربرافراشته در جرگه جهانخواران، از نخستین جنگ جهانی مغلوب درآمد. ولی نظام امپریالیستی با وجود تحمل ضرباتی از پای در نیامد و سرمایه سالاران حاکم بر کشور، بعد از از سرگذراندن بحران جنگ جهانی اول، در صدد آماده شدن به يك جنگ جهانی دیگر برآمدند تا در میدان رقابت جهان‌خواری منابع اولیه بیشتر و بازارهای فراختری برای فعالیت‌های بهره‌کشانه خود به دست آورند. از این رو از فردای جنگ جهانی اول کار بسیج عمومی و ساختن و پرداختن ماشین جنگی عظیمی که بتواند تضمین‌کننده پیروزی جهانخوارانه فردا باشد شروع شد. دستگاه عریض و طویل تبلیغات امپریالیستی با شدت دم افزونی به کار افتاد. فاشیسم جان‌گرفت و نازی‌ها به پیشوایی هیتلر که سخنگوی پر تب و تاب سرمایه سالاران بود، به قدرت رسیدند. جنبش‌های کارگری در هیاهوی شعارهای ناسیونالیستی سرکوب گردید و بخش اعظم نیروهای سازنده جامعه به نیروی ویرانگر جنگی تبدیل شد. در این میان طبیعی است که مدرسه هم از دستبرد تبلیغات مسمومگر فاشیسم در امان نبود. کشمکش حزب نازی برای به‌چنگ آوردن قدرت تا نخستین سال‌های دهه چهارم قرن بیستم ادامه داشت و در این مدت، یعنی سال‌های بیست قرن بیستم که «نکت و ترس رایش سوم» تدارک دیده می‌شد،

بعضی از روشنفکران آگاه و متعهد ... با افشای سیاست حاکم بر مدارس جنگ خطر را به صدا درمی آوردند و راه‌های پیشگیری را نیز کم و بیش نشان می‌دادند. نشریات تربیتی مترقی آلمان در سال‌های بیست از اینگونه مقالات روشنگر و هشدار دهنده پر است و آنچه در زیر می‌آید، ترجمه خلاصه شده‌ای از دو مقاله در زمینه یاد شده است. اما چنانکه می‌دانیم شرایط خاص تاریخی آلمان را در آغوش خفقان آور فاشیسم می‌اندازد و آزادی لگدکوب چکمه‌پوشان نازی می‌گردد و تجربه‌ای تلخ و درعین حال عبرت‌انگیز و آموزنده برتجارب انسان معاصر افزوده می‌گردد. تجربه‌ای که تمهیدانگیز است. تمهیدی که در وجود هر انسان آزاده‌ای به سدی گذرناپذیر در برابر هر گونه اختیاتی که راه بر استیلای فاشیسم می‌گشاید، بدل تواند شد و باید شود. اکثر معلمان آلمانی در فاصله دو جنگ جهانی از احساس مسئولیت سنگین آگاهی دهندگی خود ناتوان ماندند و زمینه را برای تسخیر مدارس به توسط نازی‌های رایش سوم آماده نگاهداشتند و کار به جایی رسید که فضای مدرسه‌ها با فریاد سوگندی اینگونه که از دهان کودکان و نوجوانان خارج می‌شد، به لرزه درآمد: «در حضور این پرچم مقدسی که نماینده پیشوای ماست، سوگند یاد می‌کنم که تمام کار مایه و نیروی خود را وقف نجات دهنده میهنمان آدولف هیتلر کنم. من مایل و آماده‌ام تا جان خود را فدای او سازم پس خدا مرا یاری کند.»

آیا مدرسه را از سیاست دور باید نگهداشت؟

... مدرسه يك سازمان سیاسی است و هرگز از سیاست دور نبوده است. انتظاری را که دولت‌ها از مدارس دارند، عبارتست از اینکه: مدارس دانش‌آموزان را موافق نظر دولت و در جهت سیاست آن بار آورند. یعنی که دانش‌آموزان را چنان بار آورند که نسبت به رژیم حاکم احترام قایل شوند و نظام طبقاتی موجود را تأیید کنند. چنین برداشتی از مدرسه و وظایف آن، هم در طرز اداره کرد و هم در برنامه‌های درسی مدرسه منعکس می‌گردد. جدی‌ترین کارشناسان امور آموزشی

و پرورشی که از ترز دور نگهداشته شدن مدرسه از سیاست جانبداری می کنند ، در حقیقت خواهان ایفای نقش مذکور از طرف گردانندگان مدرسه هستند . بعبارت دیگر مدرسه‌ای که مناسبات موجود را می پذیرد و از او امر دولت تبعیت می کند و سیاست دیکته شده را موبه‌مو به اجرا درمی آورد، مدرسه غیرسیاسی بشمار می آید. تنها کسانی مدرسه را با سیاست می آلاینند که به دانش آموزان راهی جز آن نشان می دهند که راهنمایان رسمی پیش پایشان گذاشته اند . . . طرفداران بی طرفی مدارس در حقیقت مدافعان نظم حاکم بر جامعه هستند . مسئولان آموزش کهنه ، شیوه‌ها و هدف‌های آموزش کهنه و ارتجاع ریشه گرفته در سایه آموزش کهنه ، عملاً در مدارس حاکمند و روی در روی سیاست مورد قبول ترقی خواهان قرار گرفته اند . در چنین شرایطی است که هر گونه مداخله عناصر دموکرات در امر آموزش و مدرسه ، توطئه و شورش انگیزی قلمداد می گردد . . .

. . . در مدرسه باید آزادی بیان و عقیده و آزادی انتقاد وجود داشته باشد. مدرسه باید دارای چنان شرایط مساعدی باشد که در پرتو آن معلم وسیله انتقال معلومات به شیوه متحجر به دانش آموز نباشد ، بلکه شیوه‌ای بکار گرفته شود که تدریس با استفاده از منابع ، عملی گردد ، و در این راه نه تنها از منابع ادبی و کتاب ، بلکه خصوصاً از منابع زندگی نوین ، از زندگی موجود در کارخانه و از منابعی چون کار و زندگی طبقات اجتماعی بهره گرفته شود . طرح چنین پیشنهادی تنها از برای جالب شدن درس و تدریس نیست ، بلکه بدین منظور است که دانش آموز دریابد که چگونه تمام تمایلات معنوی زندگی با پراتیک سیاسی و اجتماعی پیوند بستگی دارد . . . در اینجا لازم است به اعتراضی که احتمالاً کرده شود ، پاسخی داده شود . اعتراض کننده ممکن است مدعی شود که « دانش آموز غیرسیاسی از ارزش بیشتری برخوردار است » این ادعا بهیچوجه درست نمی نماید. زیرا که ما تا کنون دارای مدرسه نبوده ایم که دانش آموز را چنان بار آورد که آگاهانه بیندیشد. و انگهی دانش آموزی که با اصطلاح غیرسیاسی نامیده می شود، دانش آموزی است که نظریات

سیاسی معلمان خود را بی چون و چرا پذیرفته ، بعد از ترک مدرسه سیاست حاکم دولت و اطرافیان خود را بی اندیشه تأیید خواهد کرد. آری محصول چنان مدرسی، چنین افراد بی تفاوتی خواهد بود ...

ما بر آنیم که آموزش سیاسی با درگیری متقابل احزاب مختلف و برنامه‌های آنها فرق دارد. آموزش سیاسی ، آموزشی است که به دانش آموز قابلیت دریافت چندی و چونی مناسبات واقعی سیاسی زمان معاصر را بدهد . علت اصلی انتشار تمایلات افراطی ناسیونالیستی در مدارس ، عدم آگاهی علمی دانش آموزان به کم و کیف مناسبات حاکم بر روزگارمان است . اگر در پرتو گسترش آموزش سیاسی ، این نارسائی رفع گردد، از تأثیر و نفوذ ارتجاع بر روی دانش آموزان بنحوی چشمگیری کاسته خواهد شد ...

بهره برداری سرمایه‌داری از درس ریاضیات

خیلی‌ها ریاضیات را درسی می‌دانند مجرد و بی ارتباط با سیاست. اعمالی از قبیل جمع ، تفریق ، ضرب ، تقسیم و ... چه ارتباطی با سیاست می‌تواند داشته باشد؟ اما نکته‌ای باریکتر ازمو اینجاست که باید شکافته شود ...

دانش آموزان مجبورند با در دست داشتن معلوماتی چون تاریخ تولد و وفات پادشاهان و سرداران پروس ، سال‌های عمر آنها را حساب و در نتیجه از بر کنند و یا با جمع کردن مساحت مستعمره‌های آلمان ، ناگزیر از محاسبه مساحت کلی آنها می‌شوند و یا برای آنها مسائلی از این دست طرح می‌گردد :

« يك ناوگان از هفده رزمناو تشکیل می‌گردد . اگر هر رزمناو ظرفیت گنجایش ۲۰۰ تفنگدار دریایی را داشته باشد، يك ناوگان ظرفیت چند تفنگدار را خواهد داشت ؟ »

بنا بر این چگونه می‌توان درس ریاضیات را يك درس بی طرف و دور از عوامل سیاست نامید ؟ در تمام کتاب‌های ریاضی چنین مطالبی بطور آشکار و پوشیده

که در هر صورت وسیله خطرناکی برای شستشوی مغزی هستند، گنجانده شده است. و خطرناکتر از آنچه مذکور افتاد نیز وجود دارد: برای کودکان کارگران اصول اقتصاد بورژوازی تلقین می‌گردد. این عمل معمولاً بطور پوشیده و غیر مستقیم اعمال می‌شود. مثلاً در مسائلی که بمنظور حساب کردن سود طرح می‌گردد، نمونه‌های نزول خواری چنان زیرکانه گنجانده شده است که قوانین سرمایه‌داری که نزول خواری از عوارض آنست، در نظر کودک طبیعی و تغییرناپذیر و ابدی می‌نماید. گاهی هم هدف‌های استثمارگرانه‌ها بطور پوشیده، بلکه بشیوه کاملاً آشکار دنبال می‌شود. در بخش «استفاده عملی از ریاضیات» یک کتاب درسی که در برلین تدریس می‌گردد، مطالبی از این دست، تحت عنوان «در باره اقتصاد» گنجانده شده است:

۱ - «پایت را به اندازه گلیمت دراز کن.»

نمونه: یک کدبانو هر ماه ۱۰۰ مارک درآمد دارد. این کدبانو هر روز بطور متوسط ۳/۴۲ مارک خرج می‌کند. او در پایان سال چند مارک پس‌انداز خواهد داشت؟ و ...

۲ - «قناعت هر که کرد آخر غنی شد.»

نمونه: آقای الف هر روز چهار لیوان آبجو از قرار لیوانی ۱۵ فنیک می‌خورد، اما دو لیوان آبجو هم برای او کفایت می‌کند. روزانه ۶ دانه هم سیگار از قرار دانه‌ای ۶ فنیک دود می‌کند، در حالی که با دود کردن ۳ دانه سیگار هم تفریح می‌تواند بکند. حساب کنید آقای الف در هر سال چه مقدار پول تلف می‌کند؟

۳ - «پس‌انداز کن!»

نمونه: پدر با وجدان یک خانواده، $\frac{2}{3}$ ۶٪ حقوق ماهانه خود را که ۵۶۰ مارک است، پس‌انداز می‌کند، حساب کنید مبلغ کل پس‌انداز سالانه او را.

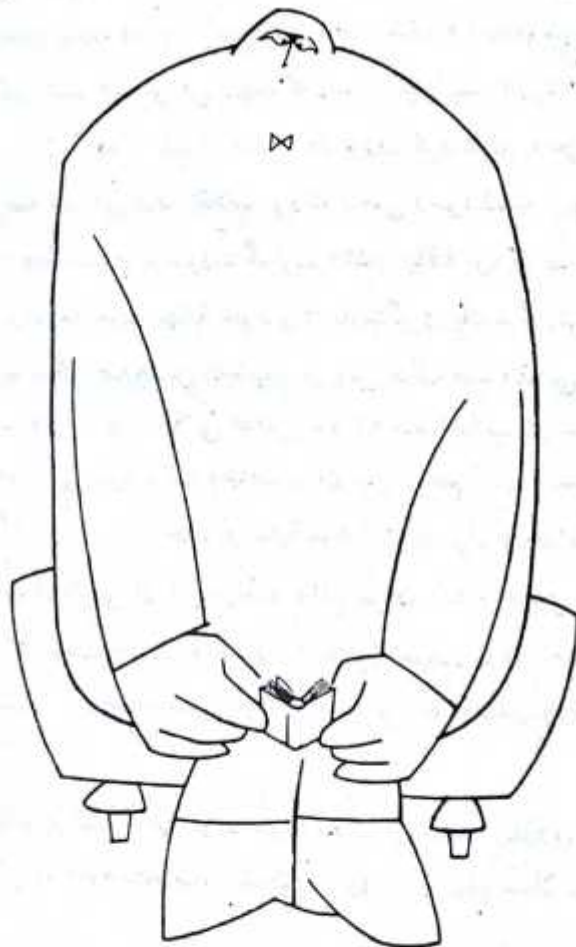
۴ - «وقت طلاست.»

نمونه: از دودختر فروشنده که هر یک در ماه ۶ مارک حقوق می‌گیرند، یکی روزانه دو ساعت کار اضافی می‌کند و از قرار ساعتی ۳۵ فنیک دریافت

می‌دارد. از بابت پاداش آخر سال هم ۱۰ مارک اضافه می‌گیرد. حساب کنید این دختر فروشنده در طی يك سال چند مارک و چند فنیک از همکار خود بیشتر درآمد دارد؟ سبب گنج‌آینده شدن چنین مطالبی در يك کتاب درسی حساب روشن است: ای کارگرفناعت پیشه باش. پا را به اندازه گلیمت دراز کن. باید به چند رخا از حقوق بسازی. حق استفاده از هنوع و هر مقدار وسایل تفریح را نداری. بیشتر کار کن تا بتوانی از دوستت بیشتر درآمد داشته باشی.

بررسی این کتاب ریاضیات (و کتابهای دیگر از هنوع) برای معلمان آگاه و مترقی موضوع آموزنده‌ای تواند بود. ویژگی طبقاتی مدرسه و جامعه بطرز گویا در این کتاب منعکس شده است...

رحیم رئیس نیا



به زخمهای بنگر، ضد انقلاب!

سنندج به خون کشیده شد و نوروز کردستان رنگ خون گرفت تا ضد انقلاب، فدائی را خونریز و حادثه آفرین بشناساند و حیثیت قهرمانی و ایمان به خلق او را خدشه دار سازد. اما «راکت» های منفجر نشده و بامهای سوراخ سوراخ و شهدای غافلگیر شده همه گواهی دادند که دست امپریالیسم امریکا از آستین ضد انقلاب داخلی بیرون آمده و بهار آزادی را در نوروز کردستان، به خزان نشانده. این نخستین توطئه چرکین ضد انقلاب بود که زخمی رسواکننده بر چهره اش زد. هنوز تحقیقات فاجعه سنندج به صورت گسترده انتشار نیافته بود که ضد انقلاب در گنبد حمام خون راه انداخت. بهانه خونریزی بادیستگیری یک سیگار فروش شروع شد و کور کورانه به قتل صدها تن انجامید. در این جنگ ضد انقلابی نیز، هدف اصلی لکه دار ساختن شرف انقلابی فدائی بود که ضد انقلاب از تمام امکانات تبلیغاتی و شایعه پراکنی بهره گرفت و شاهدان دروغین فراهم آورد و صحنه سازیهای مکارانه بوجود آورد و با این حال در سایه هوشیاری فدائیان و حمایت آگاهانه کانونها و سازمانهای مترقی از این مهلکه سالم بیرون آمد و عامل با پاسداران ساده لوح خود نتوانست تهمت و شایعه را به مرز حقیقت ارتقا دهد. زخم دوم ضد انقلاب، عمیق تر از زخم نخستین بود و با اعتراض حقوقدانان و آزادیخواهان عمیق تر نیز شد.

ضد انقلاب از ناآگاهی توده سوء استفاده می کند و بازوی عمل آن را افراد ساده دل و لمپن ها و فرصت طلب ها تشکیل می دهند. در تمام حملات ضد انقلاب

به‌کانون‌ها اجتماعات انقلابیون ، ساده دلی و تأثیرپذیری سهل این افراد بخوبی مشاهده شده است . بنابراین جای تردید نمی‌ماند که چرا فدائیان از رویارویی با این افراد پرهیز می‌کنند و از عملیات تخریبی و فحاشی و اهانت‌های ناآگاهانه آنها جلوگیری نمی‌کنند . اما ضد انقلاب درک نمی‌کند که فدائی با بنات و بردباری خود به وظیفه انقلابی خویش عمل می‌کند و در کنار بردباری خیره‌کننده، قهر انقلابی نیز دارد .

ضد انقلاب با دو زخم به چرک نشسته ، کینه‌توزتر می‌شود و این بار هدف خود را در قلمرو روحانیت مبارز جستجو می‌کند و فرزندان مبارز آیت‌الله طالقانی را با شیوه‌ای پلیسی به دام می‌اندازد و به خیال خود بی‌سروصدا آنان را به سلطنت آباد انتقال می‌دهد و همزمان با این کار خنده‌دار خود يك روحانی‌نما را به جلو خانه مجاهد کبیر می‌فرستد و فدائیان را رباینده فرزندان آن روحانی مبارز معرفی می‌کند و مردم را به مسلح شدن و حمله به ستاد فدائیان تحریک می‌نماید. خوشبختانه واقعیت زودتر از تصور ضد انقلاب چهره نشان می‌دهد و نام و ماهیت چند تن از عناصر پشت پرده را به خلق مبارز ایران روشن می‌کند . آسمان وریسمان بهم بافتن مشکل‌خطاکاران را حل نمی‌کند و مسئول پاسداران انقلاب از شغل معاونت انقلاب نخست وزیری نیز کنار گذاشته می‌شود و با اعتراض قاطعانه آیت‌الله طالقانی ، بار تهمت دیرینه از دوش فدائی برداشته می‌شود و شعاردهندگان ناآگاه را متوجه تحریکات مغرضان می‌کند . زخم سوم بر چهره ضد انقلاب ظاهر می‌شود و خلقهای مبارز را به هوشیاری ژرف ملزم می‌سازد و احمد مفتی‌زاده اعلام « نماز جهاد » سندج را قویاً تکذیب می‌کند و از حمله به ستاد فدائیان چشم می‌پوشد .

ضد انقلاب در صدد است از هر راه و با هر وسیله نیروهای آشتی‌ناپذیر با ارتجاع و امپریالیسم را از میدان‌های انقلاب براند و توده‌ها را علیه آنان بشوراند. با سه زخم عمیق بر چهره ، ضد انقلاب باز ذرحال توطئه‌چینی است . جنگ ناخواسته نازه درنقده شکل می‌گیرد. کرد و ترک ، شیعه و سنی ، با تحریک

فتودالها و دست‌نشانندگان ارتجاع داخلی که مستقیماً دستورات امپریالیسم را اجرا می‌کنند، به روی یکدیگر آتش می‌کشایند و به غارت و هتک ناموس دست می‌زنند. ضد انقلاب پیش از خبرنگاران داخلی و خارجی، دهان باز می‌کند و ریاکارانه چپ‌ها را آغازکننده تیراندازی معرفی می‌کند. زخم چهارم، زودتر از زخمهای پیشین چهره ضد انقلاب را اشغال می‌کند و دست‌وپازدن رذیلتانه او آشکارتر از گذشته پدیدار می‌شود.

با ترور تیمسار قره‌نی، اعلامیه «گروه فرقان» بخش می‌شود و با این حال ضد انقلاب از این مجال تنگ و محدود نیز برای پیش برد هدف نادرست خویش صرف نظر نمی‌کند. ضد انقلاب مانند دفعات پیش حوصله مقدمه چینی ندارد و صریح و مستقیم، فدائی را محرک و عامل می‌شناسد. اما چون اعلامیه «فرقان» فضای سم‌پاشی را از دست ضد انقلاب گرفته است، ضد انقلاب مجبور می‌شود موجودیت «فرقان» را بطور دزبست انکار کند تا در غیاب این گروه، فدائی جان‌شین و عامل ترور شناخته شود و ضد انقلاب زخمهای خود را التیام بدهد. ابتکار عمل از دست ضد انقلاب بیرون است تا استاد مطهری در نیمه شب هدف ترور دوم واقع می‌شود و ضد انقلاب بیل‌رننگ علیه موجودیت فرقان پرونده‌سازی می‌کند و چون از اقدام واهی خود به نتیجه نمی‌رسد، فرقان را «شاخه اسلامی سازمان فدائیان ا» معرفی می‌کند و یقین دارد که این بار خواهد توانست توده‌های عزادار و غم‌دیده را در بجهت عزاداری به یک جنگ داخلی بکشاند. در تمامی شعارهایی که ضد انقلاب در مورد ترور ناجوان مردانه آیت‌اله مطهری درست می‌کند و در دهان گروه‌های خشمگین می‌گذارد، برای نمونه یک شعار مربوط به «فرقان» دیده یا شنیده نمی‌شود. «فدائی» جان‌شین فرقان است و همه‌کینه و عداوت ضد انقلاب متوجه فدائی است. او از دیرباز چشم به سرچشمه‌های اعمال ارتجاع و امپریالیسم دوخته است و با هوشیاری انقلابی خود را از مسیر خشم و کینه ناسنجیده تحریکات از ضد انقلاب کنار می‌کشد تا رسوا کند هر که را که در او غش است.

بازخم پنجم ، چهره ضد انقلاب ، زشت تر می شود و ضد انقلاب درصدد
شکستن آینه های حقیقت نما برمی آید . « آیندگان » ، « پیغام امروز » و « آهنگر » ،
هدف های سنگ های کور و نابخردانه ضد انقلاب قرار می گیرند تا آینه های دیگر
بدانند که فاشیسم ، خدمتگزار امپریالیسم ، از پادرنیامده و پوشش تازه ای یافته است .
رادبو و تلویزیون نیز از آینه شکنی ضد انقلاب حمایت می کند و زخم های خود را
باخون انقلاب مرهم می نهد .

بی شرمی نصیب تو باد ضد انقلاب ، که از توان و شور انقلابی مردم
خائنه میوه چینی می کنی . زودا چهره زرد و زشت تو نمایان تر خواهد شد . عکس
چاکر منشانه تو در برابر شاه خونخوار ، سند انتقال سهام کارخانه هایت به نام
یکی از بیگانگان ، نواد توطئه چینی تو با آن ژنرال امریکائی ، سخنرانی تفرقه افکنانه
ات در کنار رهبر انقلاب ، تحریکات ضد انسانی در محافل نوجوانان نا آگاه ،
همه اسناد خیانت به انقلاب ایران است که روزی درد آگاه خلق عنوان خواهند شد .
توطئه گر ، به اعتقاد راستین اجداد ما ، همیشه در ته چاه است . ضد انقلاب ، خم
شو و چهره پراز زخم خودت را در چاه انحطاط بین فدائی پیروز است و تاریخ
انقلاب ما به این حقیقت یقین کامل دارد و انقلابیون واقعی ریشه های وجودی تو را
یافته اند و در آینده ای که چندان هم دور نیست ، خلقها را با توطئه های تو آگاه
خواهند ساخت . فدائی زمزمه می کند :

من يك چريكم
به من با دقت نگاه كن و خواهی دید
که تا جهان هست و بی عدالتی حکم فرمائی می کند ،
من هستم ،
و تا پیروزی نهائی ، يك لحظه از خلق
دور نخواهم شد .

علی سیاهپوش

۵۸/۲/۲۸

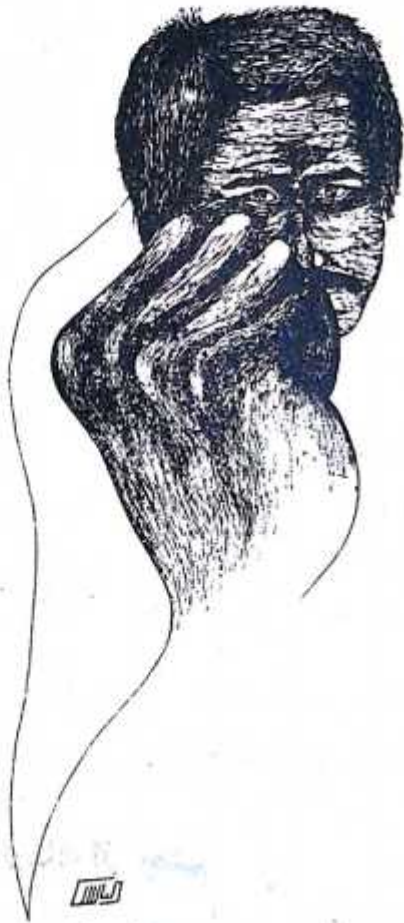
ما از کلیه نویسندگان و مترجمان وفادار به رهائی رنجبران و معتقد به ایدئولوژی طبقه کارگر می‌خواهیم، نظرات و انتقادات خود را به ما بفرستند. پربار شدن نشریه‌مان در گرو ارسال مقالات، نوشته‌ها و مطالب جدیدی است که شما، حامیان قلم و پاسداران آزادی اندیشه برایمان می‌فرستید. ما بی‌صبرانه چشم به‌راهیم که پیامهای شما را دریافت داریم.

مقالات و مطالب مندرج در نشریه را نویسندگان بر مبنای فکری خود نگاشته‌اند و لذا نشانگر تحلیل مشخص و دقیق سازمانی نیست.

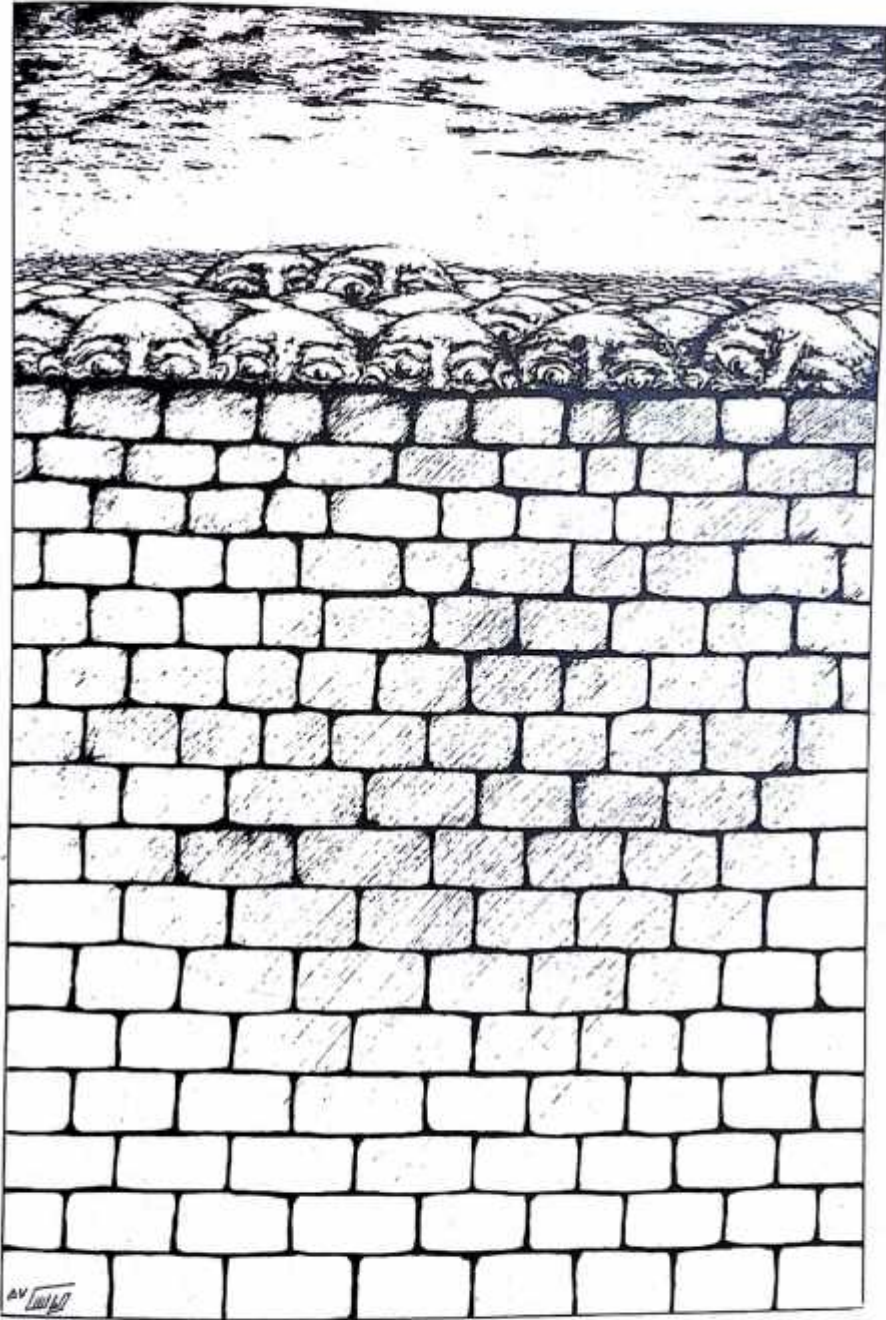
معلمان پیشگام آذربایجان شرقی

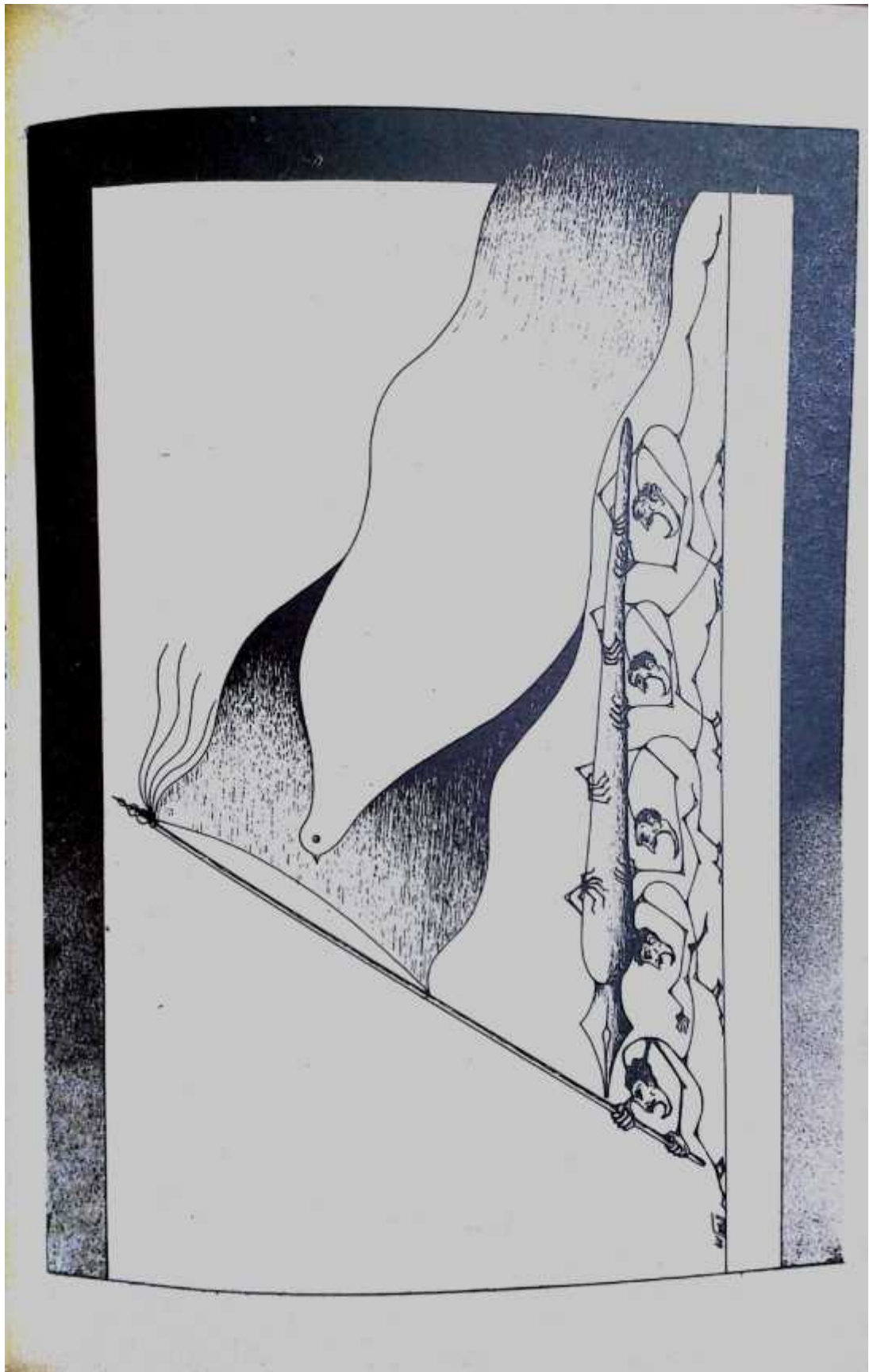
زمانه از چشم

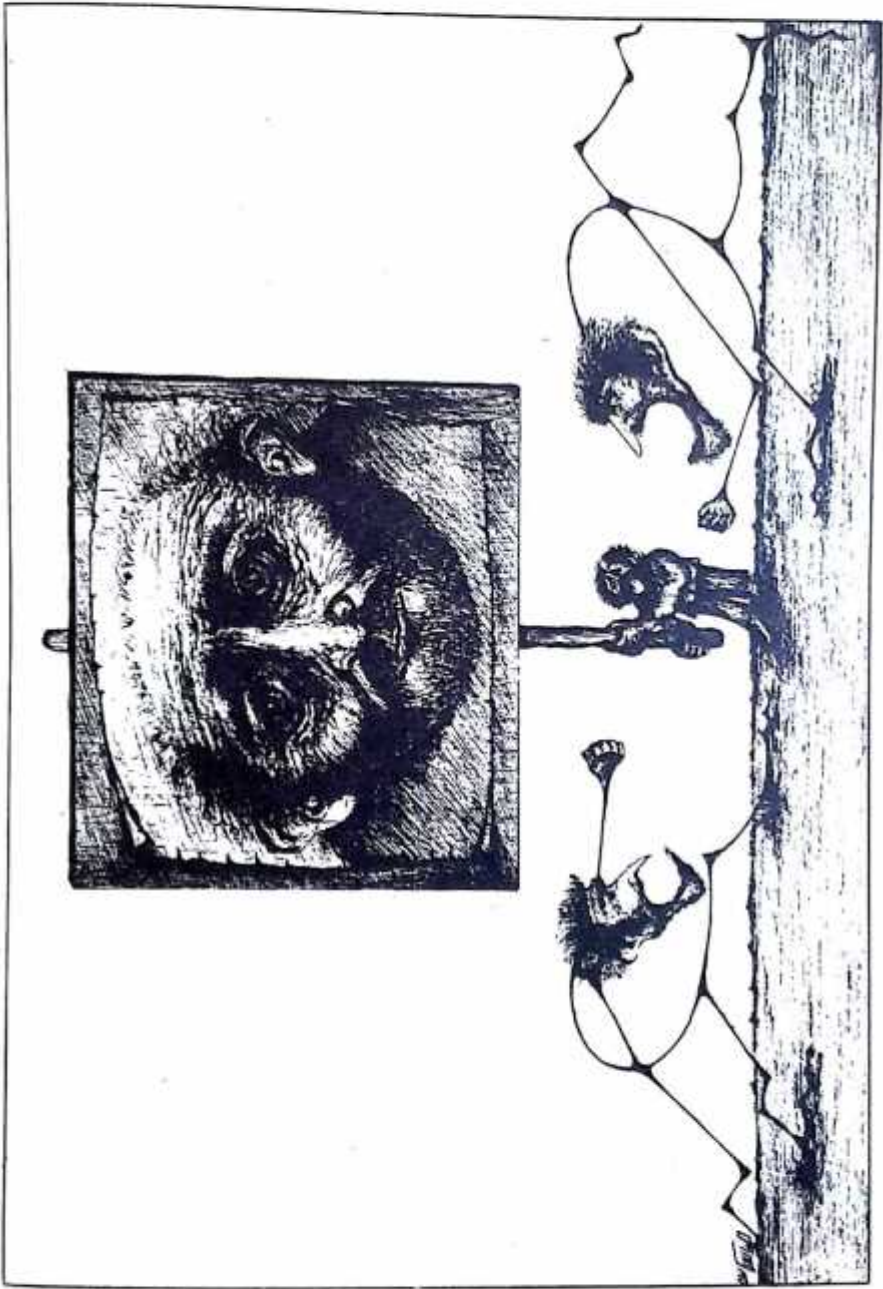
کیومرث کیاست

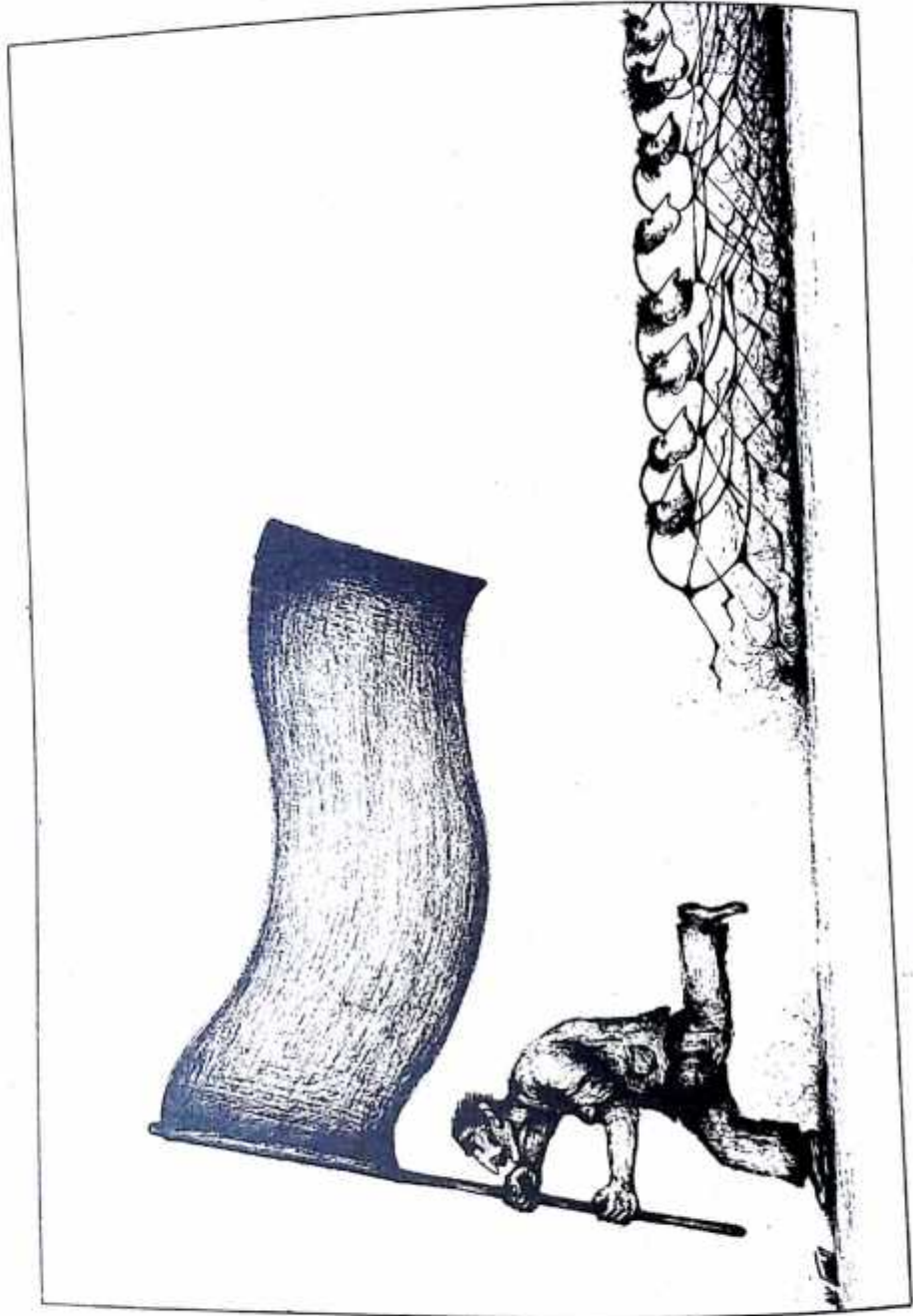


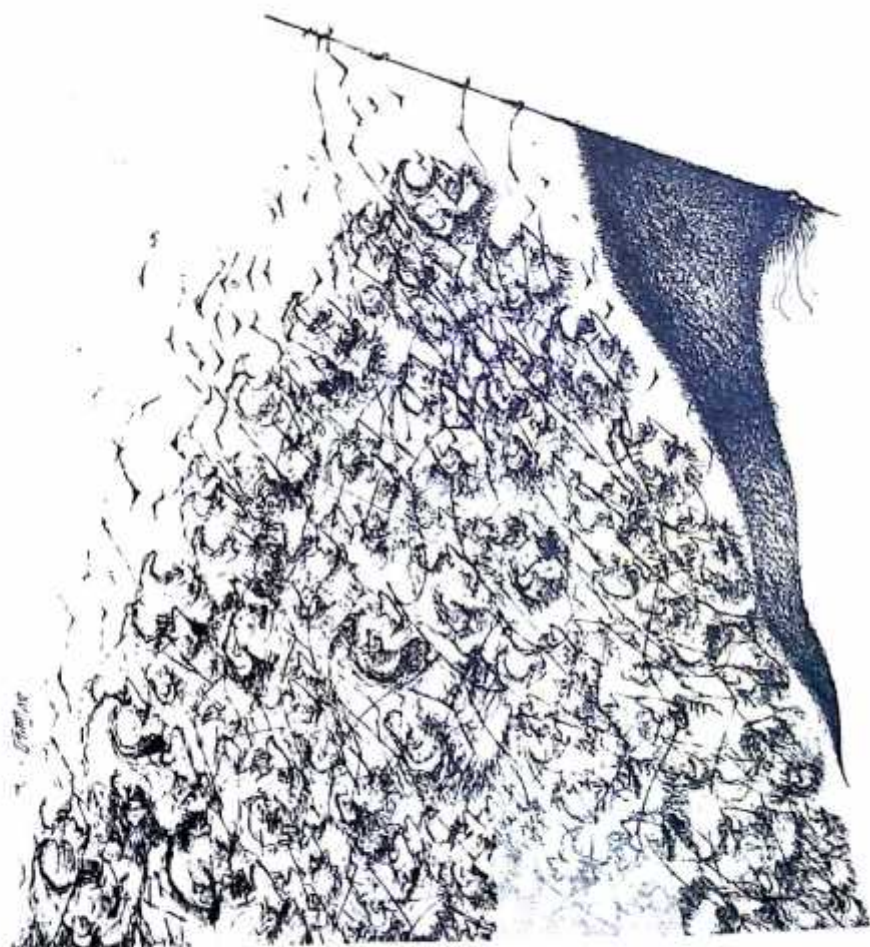
تعمیرات و تعمیرات



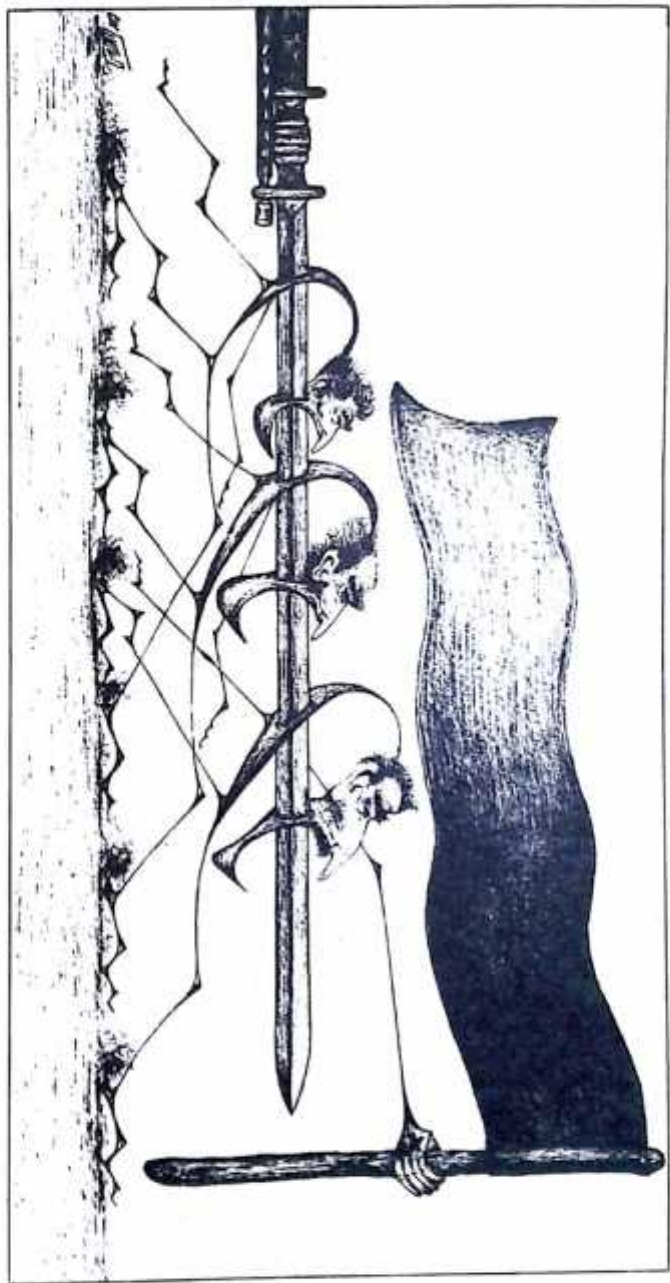


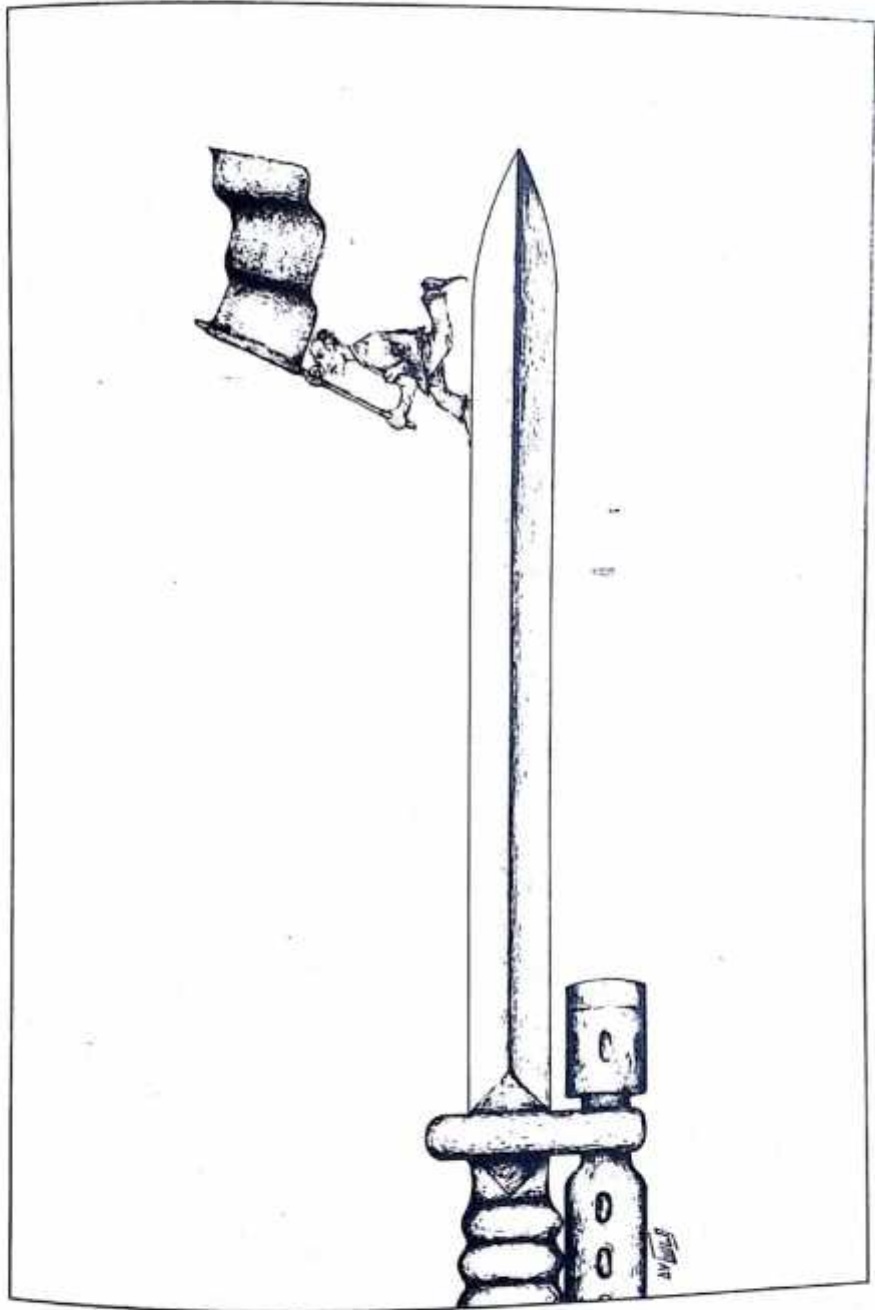












۵۰ ریال

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان